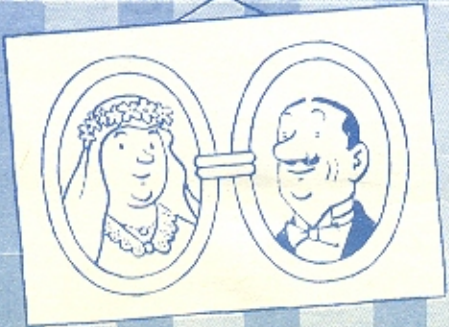
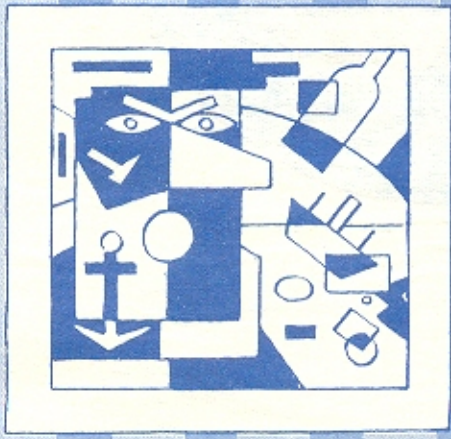


داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

اسب شاخدار

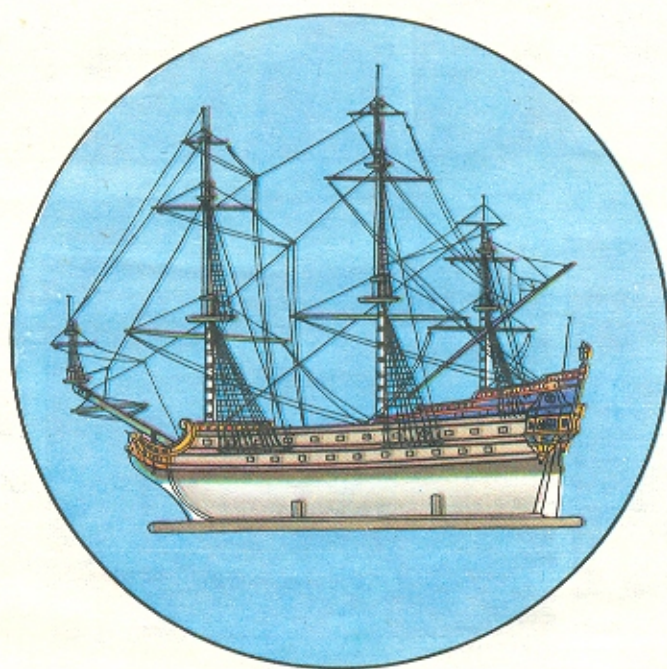




هرژه

داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

اسب شاخدار



انتشارات پونیورسال

ماجرای تن و میلو بزبانهای زیر ترجمه و منتشر شده است :

| | توسط انتشارات | آلمانی |
|---------------|---------------------------|--------|
| هامبورگ | CARLSEN | « « |
| نیویورک | GOLDEN PRESS | « « |
| لندن | METHUEN & Co. | « « |
| ریودوزا نیرو | DISTRIBUIDORA RECORD LTDA | « « |
| کپنهاگ | ILLUSTRATIONSFÖRLAGET | « « |
| بارسلون | JUVENTUD | « « |
| هلستینکی | WERNER SÜDERSTRÖM | « « |
| آتن | PEGASUS | « « |
| تل آدیو | MIZRAHI | « « |
| ژن | GANDUS | « « |
| دورنیک | CASTERMAN | « « |
| توکیو | SHUFUNOTOMO | « « |
| لیسبون | ASTER | « « |
| استکهلم | ILLUSTRATIONFÖRLAGET | « « |
| تورنه - بلژیک | CASTERMAN | « « |
| تهران | یونیورسال | « « |

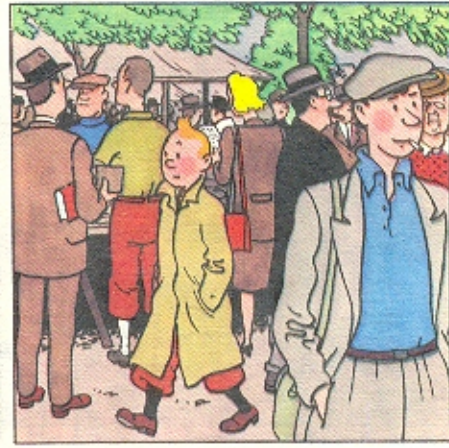
© Casterman 1953 - Droits de traduction et de reproduction réservés pour tous pays.

حق چاپ ، ترجمه ، نقایید ، اقتباس و عکسبرداری مخصوص و محفوظ و منحصر به «شرکت انتشارات یونیورسال» میباشد .

صندوق پستی ۱۸۵۸ تهران - تلفن ۴۱۶۸۰۶



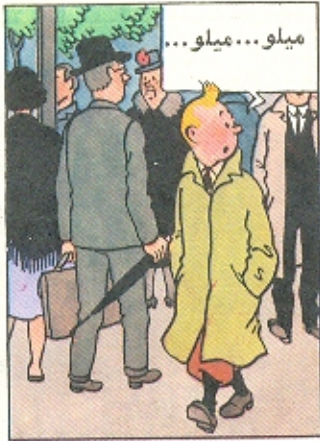
مدت چهار هفته است سرقت مسلحانه به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته. فروشگاهها، سینماها و بازارها مرتب مورد دستبرد دزدها و جیب برها قرار میگیرند. عقیده عمومی بر این است که دسته متحد و مجهزی از سارقین دست به اینکار زده‌اند. پلیس بهترین کارآگاهان خود را مامور کرده تا دزدان خطرناک را دستگیر نمایند.







خیلی خوب ،
اومدم ...



میلو... میلو...



آره جون خودتون... پلیس مخفی هستین؟... اگه
راست میگوین، توکلانتری این حرفارو بزنین !



چه خبره ؟... چه اتفاقی افتاده ؟
مثل اینکه دزدارو دستگیر
کردند .



چنده ؟

پنجاه فرانک... آقا این کشتی
لشکه نداره ، خیلی قدیمیه ...
اصلا بی نظیره ..



واقعا قشنگه . خیلی دلم میخواد اونو
بخرم و به کاپیتان هادوک هدیه کنم ..



نگاه کن میلو... عجب
کشتی خوشکلیه !



حیف که دیر رسیدید... آقا پس



آقا، این کشتی چنده ؟



چهل فرانک ؟

باشه، موافقم... انشاءالله
خیرشو به بینی .



آقا، قیمت این کشتی چنده؟



به بین جون ، من اشباع قدیمی
جمع می کنم ... چقدر پول بالاش
دادی ؛ من دو برابرشو میدم .

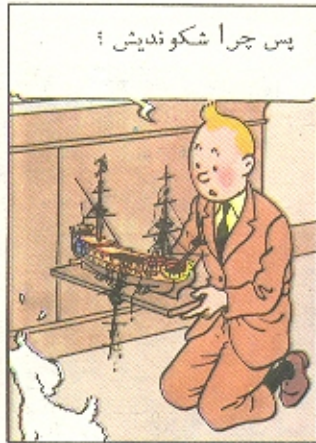
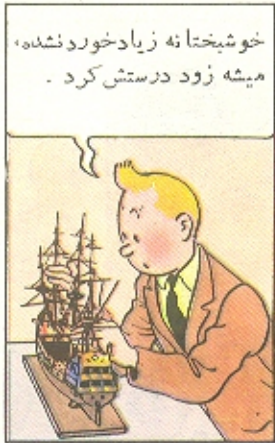
متشکرم ، ولی
نمی فروشمش .

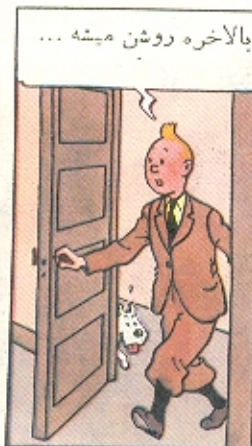


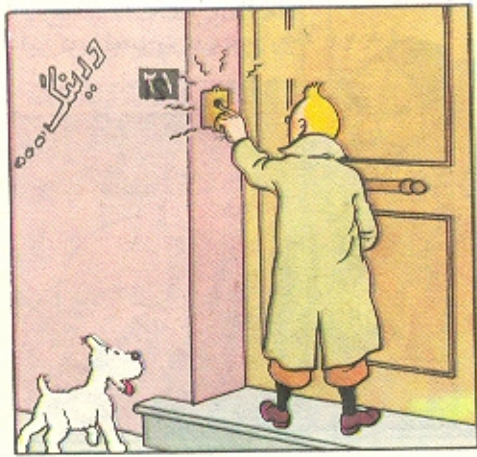
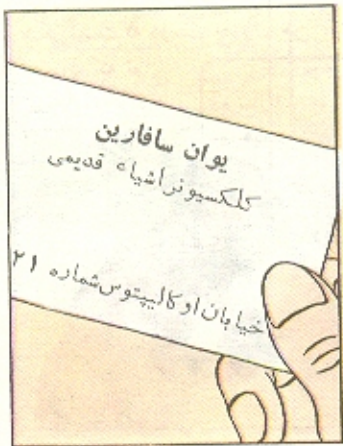
من ازتون میخرم .

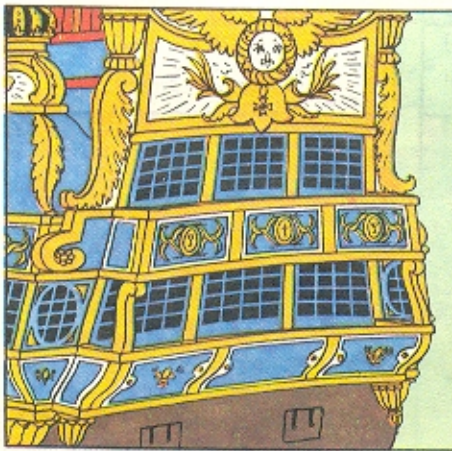
متأسفم، خیال فروشش رو ندارم...
میخوام به یکی از دوستانم هدیه
کنم .







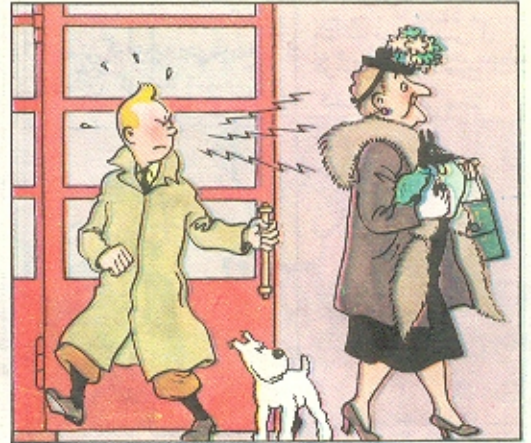
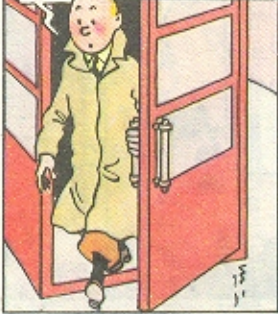




و اما دزد کشتی؟... کی باشه
خوبه؟... بعید نیست کار
خریدار دومی باشه که
میخواست حتماً کشتی
رو بخره ...



حتما کاپیتان بیرون رفته
کسی جواب تلفنو نمیده ...
خب مهم نیست ، برگردیم
خونه ...



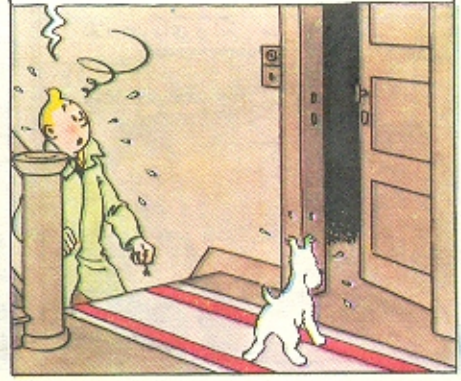
راهزنانی بی انصاف!... به بین با
کتابای من چکار کردن ...



دزدای بدجنس!... باز که خونه ام رو زدن !



دهه !... درخونه چرا بازه؟... لابد دوباره
خبری شده ؟



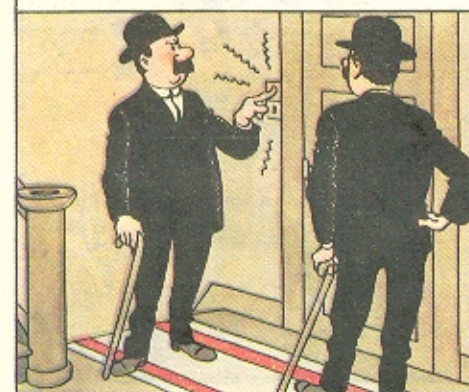
دودزدی دریکروز؟... واقعا خیلی مضحکه.



بین نا کسا چطوری کتابای نازنین منو
داغون و پخش و پلا کردن !...



صبح روز بعد ...



ولی همه جارو بهم
ریختن ... آخه اینا
دنبال چی میگشتن؟ اگه
میتونستم اینو کشف
کنم خوب بود ...



جدا دزدای عجیبی
بودن... خونه رو بهم
زون ، با وجود این
چیزی نبردن !



خب، حالا به بینم ایندفعه چی دزدیدن...





متأسفانه خيسر! ...
عوضش امروز صبح يك
كيف تو خريديم و
من... و من...



راستی کيفتون چي شد؟
پيداش کرديد؟...



چيز مهمي نيست... ديروز تو بازار كهنه فروشا
بعداز اينكه از توجدا شديم حادثه كوچكي پيش
اومد...

بله آقا، چيز مهمي نبود... يكسوء
تفاهم جزئي... راستي اومديم
پول عصاها رو بهت بديم. ديشب هم
اومده بوديم، ولي منزل نبودى.



سلام... حال شما چطوره؟
اي داد بيدار! چي شده؟



نسبتاً چاق... كاملاً وحشى... موهاى
سياه... سبيل كوچك... كت شلوار آبي
و كلاه قهوداي رنگي بس داشت...

خودشه!... همون خريدار
دوميه...



برو بر گرد نداره... كار همون كسيه كه ديشب
وقتي اومديم سراغ تن تن، تو پله ها بمن
تنه زد، يادت نيست؟...

درسته... به منم
چه شكلي بود؟ تنه زد!



خدايا.. باز كه كيفه وزدن!



حق با اونه، بايد فوراً شكايهت كرد...



منطقي يا غير منطقي! كيفامو نو زدن...
و بدلاوه كيف هاي نو، نو... بيا بريم،
دوپونت، بايد فوراً شكايهت كرد.



ولي حتماً نمى توانست كيفي را كه امروز
صباح خريديد، ديشب از جيبتون بزنه...

كاملاً درسته... و بسيار
منطقي...



اينجام امن خيلي زود پائين پله ها رسيدم.



آه! دوپونت صبر كن منم بيا... كجائى؟



مواظب
درباش!

بیچاره دوپونا، مرتب بدمیاری...
مخصوصاً اینروزا که دزدی مرض مزمنی
شده...



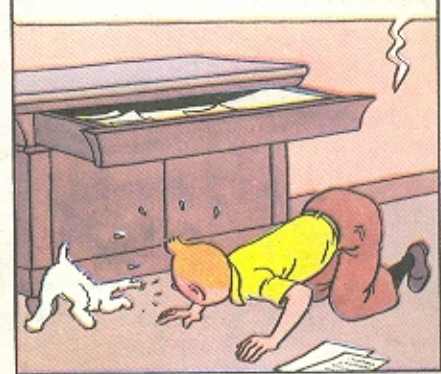
... در هر صورت اوضاع را باید مرتب
کرد ...



خب آقای میلو، اون زیر دنبال چی میگردی؟



سیگار؟... اونم زیرمیز... عجیبه...



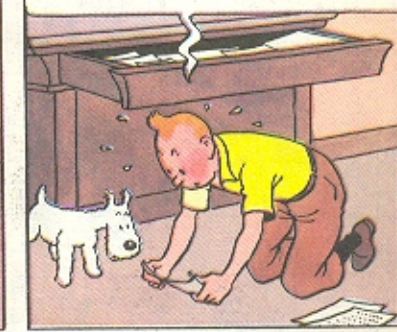
این که سیگار نیست... کاغذلو له شده است...



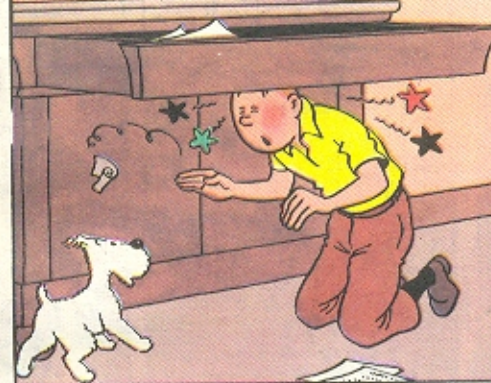
این که سیگار نیست... کاغذلو له شده است...



این دیگه چیه!... این از کاغذای من
نیست... از کجا پیدا شده... باید
حسابی تگاش کرد.



کلهمون هم که خورد شد ...



کلهمون هم که خورد شد ...



خدای من، این دیگه چیه... چرنو
شلوغ پلوغیه... اصلا این کاغذ پاره
از کجا پیدا شده؟

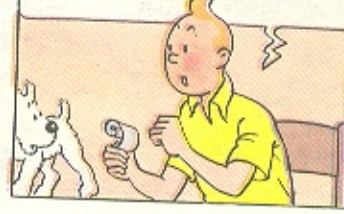


بر برادریم ملحق میشوند. سراسر
ش خداری که بر خورشید شما امواج را
می شکافد، از نیمه در سخن خوانندگفت
زیرا از نور، نوری بار دما شکفته شود.
۴۲
اود + عتاب

خدای من، این دیگه چیه... چرنو
شلوغ پلوغیه... اصلا این کاغذ پاره
از کجا پیدا شده؟



عالی شد... فهمیدم... حتماً این کاغذ تو دکل کشتی پیچیده بوده و وقتی دکل شکسته از توش افتاده، غلت خورده، رفته زیر میز تحریر...



حالا قضیه روشن شد ... کسی که کشتی منو دزدیده میدونسته این کاغذتوش پنهان شده ... وقتی کاغذو پیدا نکرده، برای دزدیدن همین کاغذ، دوباره اومده، همه جارو بهم ریخته .



اما چرا می خواسته این سند و بذرده؟ اگه بتونم دلیلشو بفهمم، معما حل میشه ...



اگه تصادفاً ... اما نه ... شکی ندارم ... درسته ... غیر از این نمیتونه باشه ... حتماً همینه ...



باجب میلو! ... باید هرچه زودتر کاپیتانو پیدااش کنیم!



خبر! ... چه عرض کنم شیطان گنج بزرگی رو پیدا کردیم و مطمئنم فقط چند قدم بیشتر فاصله نداریم!



درینگی



باور کن میلو، هرچی بیشتر فکر میکنم، مطمئن تر میشم که گنجی تو کاره .



این کاپیتان جدأ خیلی تنبله ... حتماً هنوز که هنوزه آقاخواه!



نه، مثل اینکه نیست...



... ولی کجا ممکنه رفته باشه؟ ... بریم از در بون پرسم .



کاپیتانو! ... نه من ندیدم بیرون بره ... جواب نمیده؟! ... خیلی عجیبه ...



مریض باشه؟! ... ممکنه چون تا صبح چراغ اطاقش روشن بود...



پس باید فوراً بریم سری بهش بزنیم .



چرا! ... باید تو خونه باشه! ... سروصدا میاد...



مثل اینکه خبری نیست! ...







دزدای یگ چشم ...
دزدای یگ پا ...



خلوتش کنین ببینم، یالله ... مزدورهای
پایید، دزدای آپکی ...



خلوت کنین ببینم، دزدای دریائی!
کاپیتان ...



این مردرومی بینی؟ ...

آره، یکی از اجداد تونه ...
چطور مگه؟



مسخره؟ ... ابدأ مسخره نیست ... بیا
حالت کنم ...



پیروز شدیم دشمن به موقع عقب نشینی
کرد... تارومارش... حالا بسلامتی این
پیروزی باید به مشروب حسابی زد ...
ولی از قرار معلوم کاپیتان
حسابی مشروب زده... آخه
این مسخره باز بیا... چیه؟ ...



نه... گنجی پیدا نکردم، اما چیزی
تقریباً شبیه گنج ... دست خط شوالیه
دو هادوک ... نگاه کن... توموه شبو
می خوندمش.



تو این صندوق سوای کلاه و شمشیر
جدم، به چیز دیگه هم پیدا کردم .

حتماً به گنج... یا
نقشه گنج...



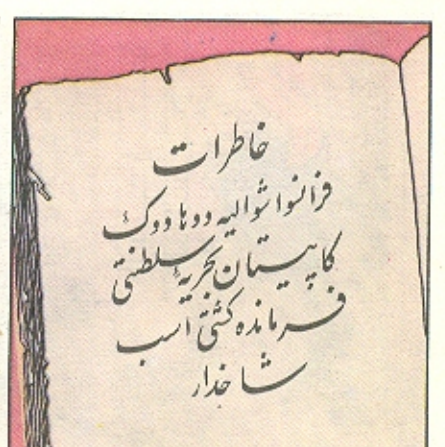
حالا برات میکم، دیشب همش تو فکر داستان اون
کشتی بودم... به دفته بادم اومد که صندوقی از همین
جدم برام به ارث مونده... همین
صندوقی که می بینی.



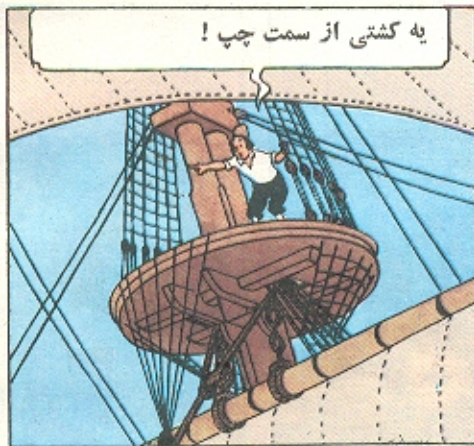
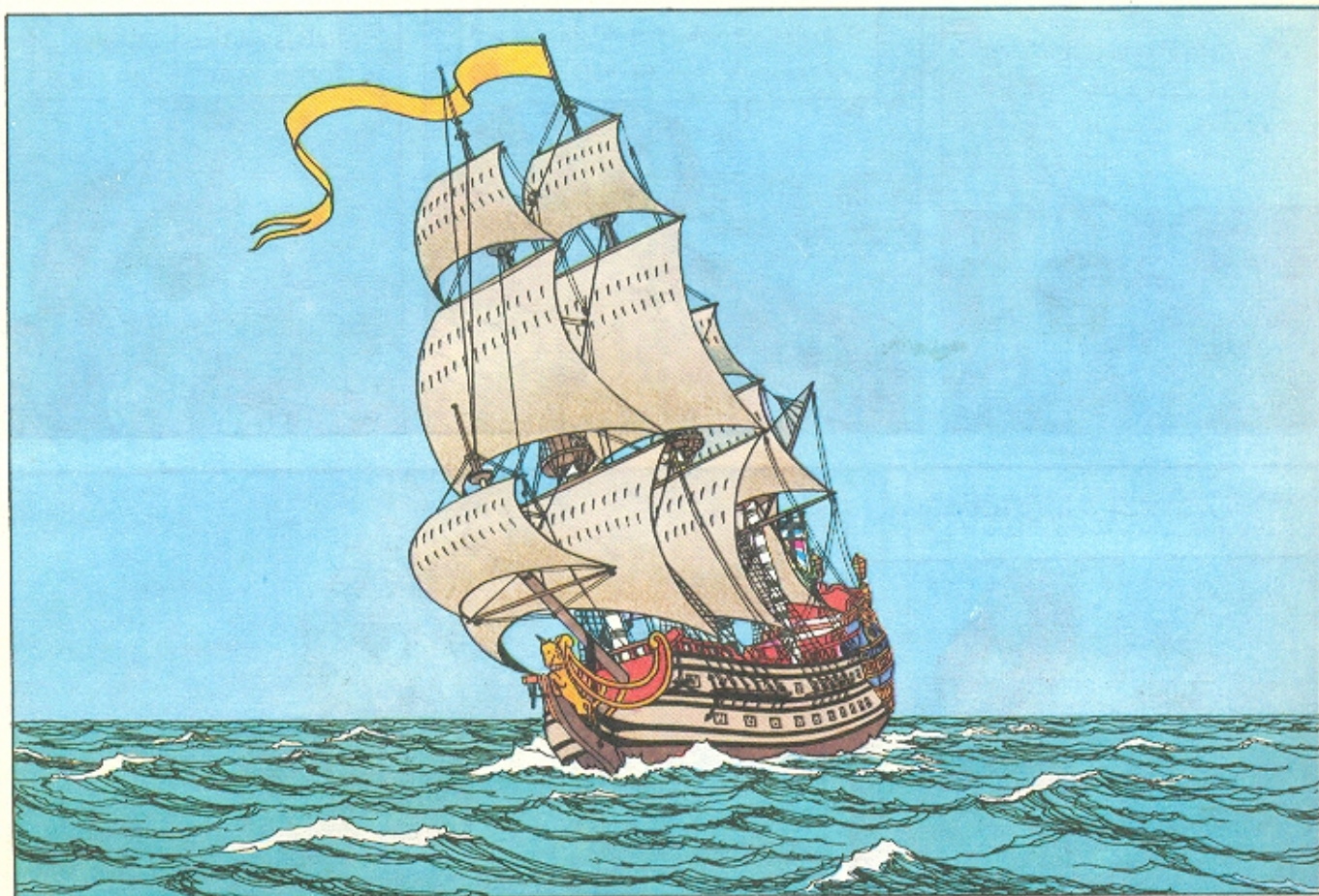
در سال ۱۶۹۸ اسب شاخدار
سومین کشتی از کشتی های لوئی چهاردهم،
از جزیره سنت دومینیک در جزایر آنتیل،
بطرف اروپا راه افتاده... بارش هم پر
مشروب بود.



حتی صبح قبل از اومدن داشتم می خوندمش... حالا
فهمیدی... برای همین کمی دلهره داشتم... آخه خیلی
هیجان انگیزه... بزای برات تعریف کنم... بشین، بزای
من گلویی ترکنم تا داستانو برات بکم ...



خاطرات
فرانوا شوالیه دو ناووک
کاپیتان بحریه سلطنتی
مسرمانده کشتی اسب
شاخدار



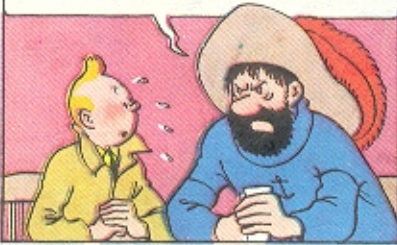
پرچم سیاه... حتماً باید دزدای دریائی باشن .



ارهوی... ملوانا به جنیید... همه روی عرشه ... بادبونا به طرف باد... زودتر...



خلاصه... اسب شاخدار با اشکال زیاد بادبونا شو آماده کرده و میخواواد با استفاده از باد مساعد از دست دزدای وحشی فرار کنه .



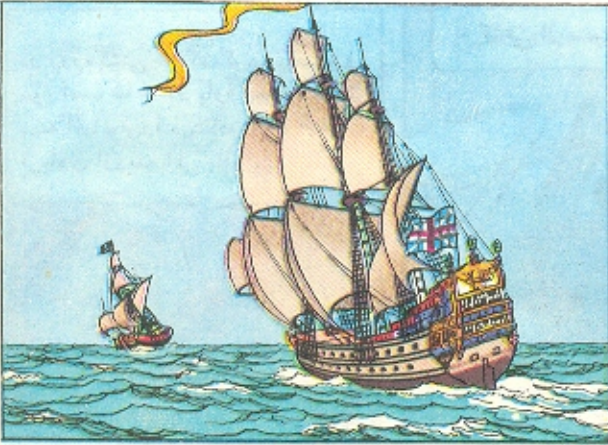
دیگه همیشه کاری کرد... سرعت او ناپیستره!



خلاصه ناچار بودن از دست دزدا فرار کنن... کاپیتان تصمیم میگیره به يك مانور خطرناك دست بزنه... با خودش میكه و هرچه بادا باد دور میزنیم و همیشه به کشتی دزدا نزدیک شدیم شلیك میکنیم و همین کارو هم میکنه ...



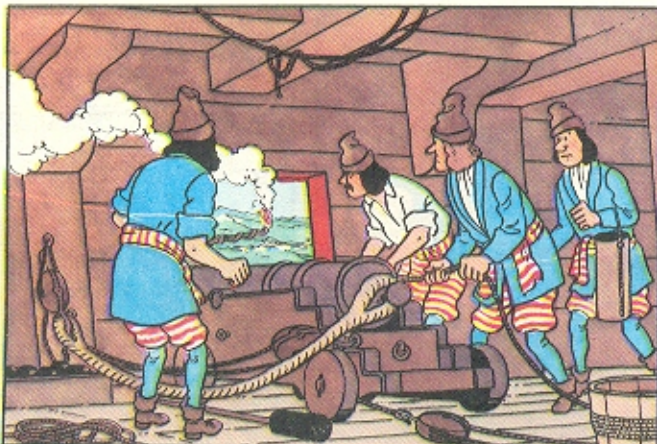
آهای ، آماده دور زدن ... توچی ها آماده برای آتش...

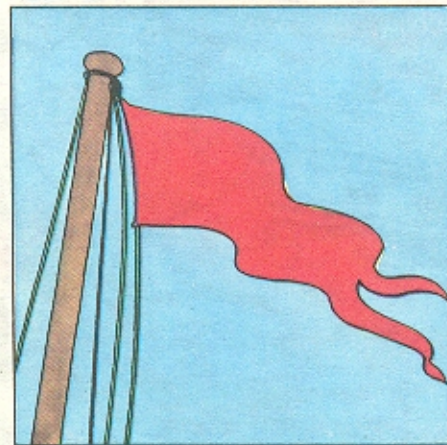
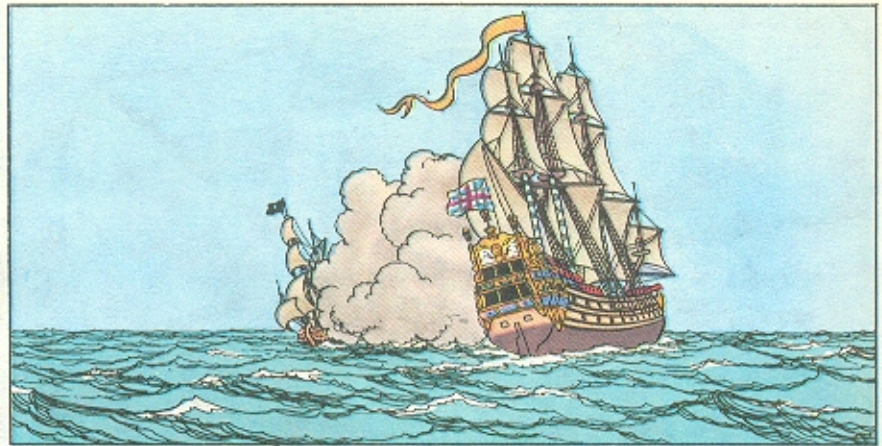


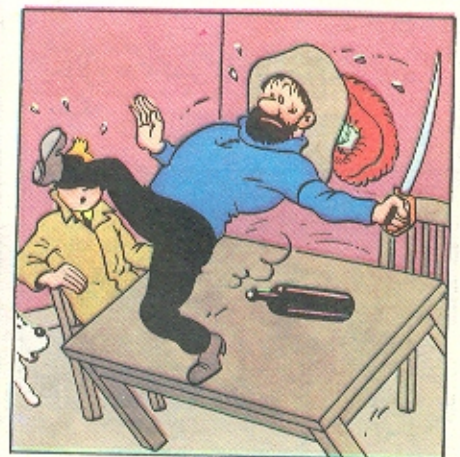
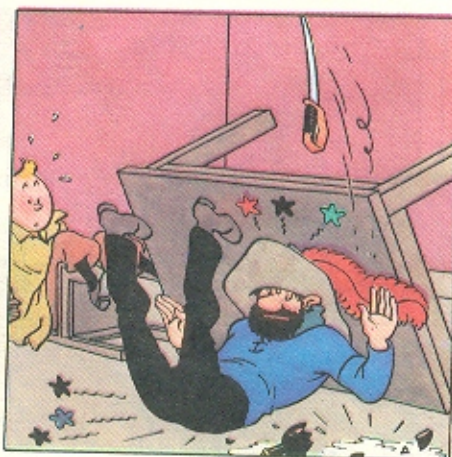
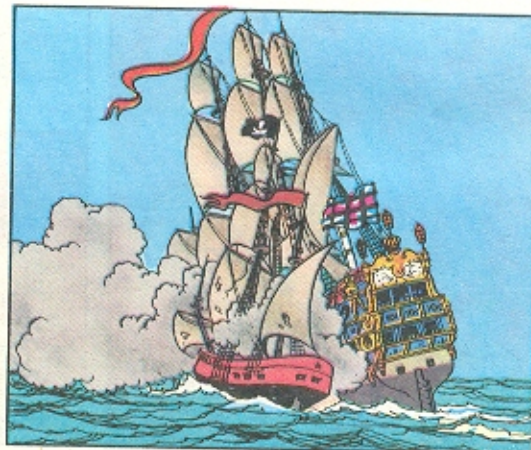
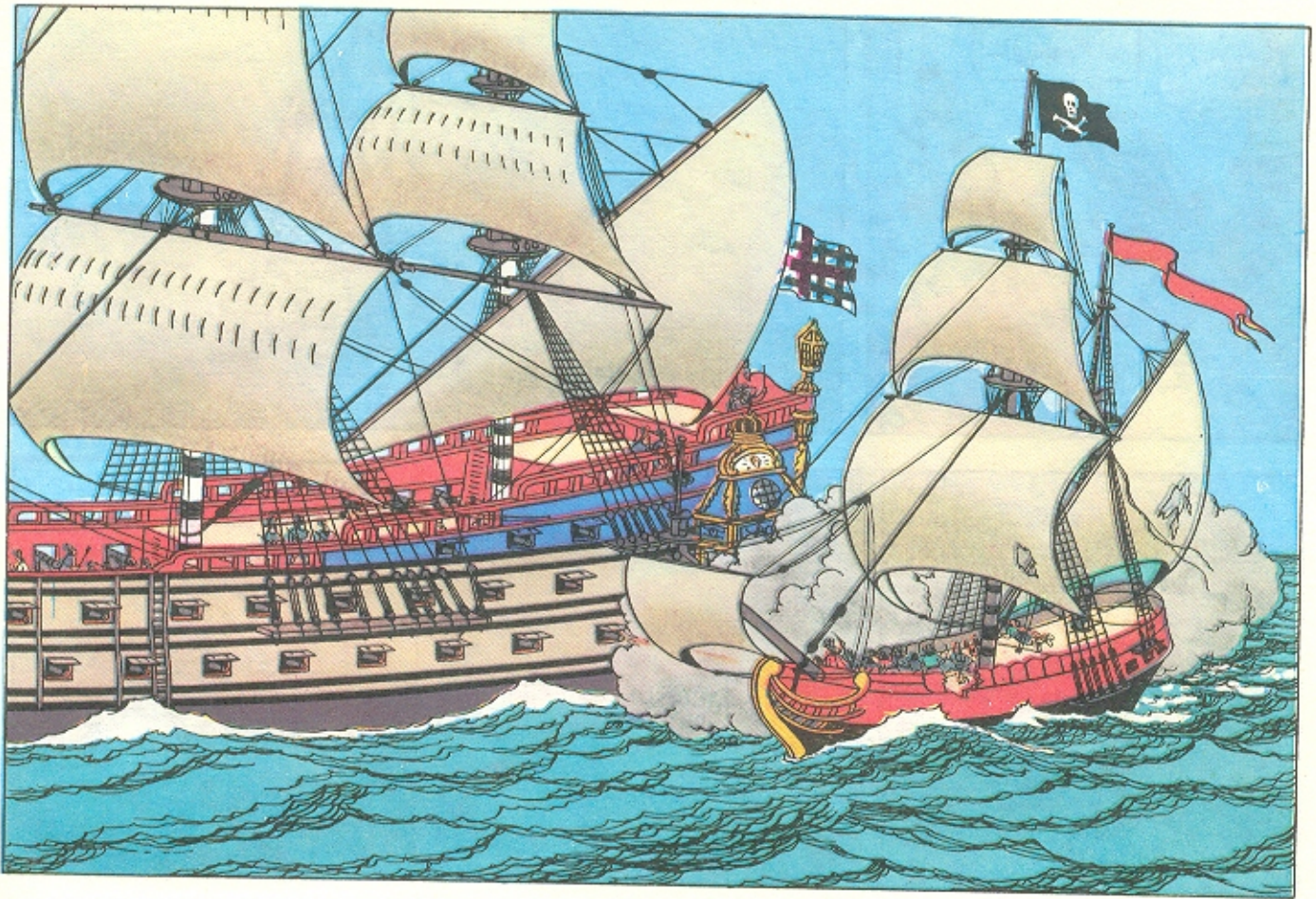
اسب شاخدار دور میزنه... دزدای دریائی که از این مانور غافلگیر شده بودن فرصت نمیکند نقشه شو نو عوض کنن . کشتی سلطنتی بهشون میرسه ... و... به هو...



آتش ...









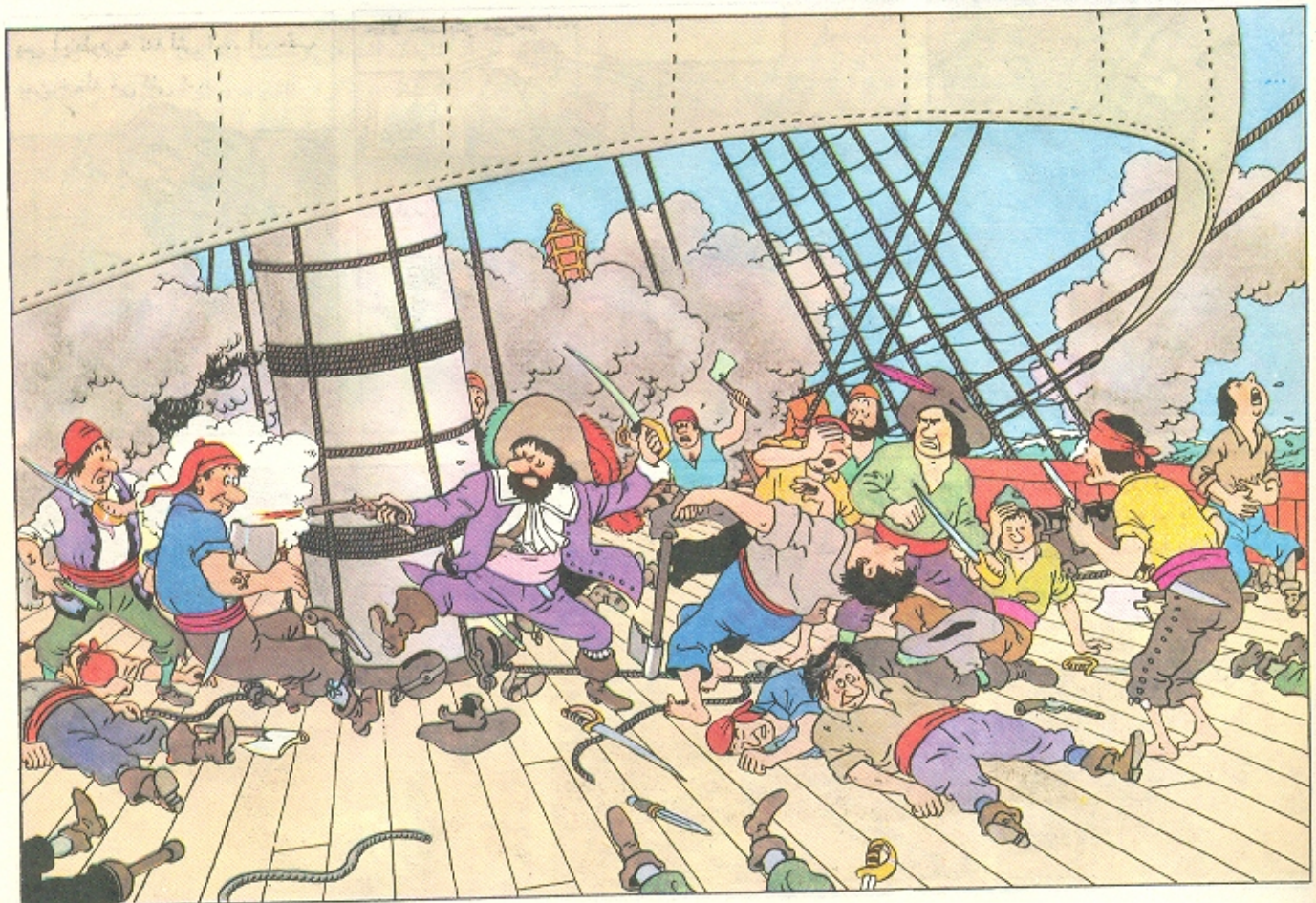
برو عقب احمق آبکی!



و لم کن تن،... بن اراز خودم دفاع کنم...
می‌دینی این دزدای بی‌غیرت باچه سرعتی
روی عرشه میریزن!...



خلوت کن به پیشم... برگرد کرم خاکی...
چون نور یک پای تک چشم...





رفقا ، این یکی رو ولس کنید ، خودم میخوام خرخره شو
بیا جلو بیینم ، خرچنگ کثیف !
بجوم .



بگیر ، اینم مال تو تا مثل پاندول
چپ و راست نری ...



واپسا به بینم سگ ماهی ، پس چرا
درمیری ...؟



کله پوک خرفت ، تو میخوای منو بکشی ...؟



حالا حسابتو میرسم ...!



پس اینطوریه تنه لش ...؟ از عقب
بمن حمله می کنی ...؟



دزدا فرمانروای کشتی شده .
پرچم قرمزشونو بالای من
زنده و مرده همه رو دریا
میریزن



پس به سرشوالیه چی
میاد ؟



بله دیگه ، سرجد منم تقریباً به همچین بلایی
اومد . وقتی مشغول زد و خورد بود ، پدافه
دکل روسرش افتاد و بیهوش شد





بیچاره جدم ...
چه زجری کشید! ...



نه آقا ، تشنه‌اش بود



شوالیه ، وقتی بهوش میاد که محکم به
دکل کشتی بسته بودنش ، و سخت در
عذاب بود ...

لابد بخاطر ضربه‌ای که
بسرش خورده بود؟ ...



در این فکر بود که مردی با شتل قرمز
جلو میاد ... از ریختش پیدا بود که
حسابی هسته ... و میگه :



بجای اینکه کشتی رو خالی کنن دارن پرس می کنن ؟



اطرافشو نگاه می کنه ... می بینه عرشه
خلوته و اثری از اون جنگ و وحشتناک
نیست ... دزدارو می بینه که با عجله
چیزایی به کشتی می آرن ... با خودش
فکر میکنه که اینا چکار میکنن ؟



عجب تو از شنیدن اسم من وحشت نکردی؟! ... حالا درست
گوشتو واکن . تو «دیگو» ، نابان وفادار منو کشتی . بملاده
تصف بیشتر افرادم کشته یا زخمی شدن از همه بدتر ،
گلوله‌های تو کلک کشتی منو کنده . مخصوصاً این گلوله آخری ...



منو درست نگاه کن ؛ من راکم قرمز هستم !
خوشوقتم . منم فرانسوا ، شوالیه
روها دوک هستم .



این الماسهارو نگاه
کن !



اونم چه فغانمی ...



... کشتی‌داره غرق میشه . افرادم دارن
فغانمی که سه روز پیش از کشتی اسپانیائی
گرفتم ، به این کشتی حمل میکنن .

بعد رئیس دزدا میز ته زیر خنده ،
لیوانشو اینطوری بلند میکنه تا بهو
سربکته ...



میگم ضرری که به من زدی سنگینه ...
باید تو عو نشور بدی ... فردا صبح میدمت
دست آدمائی که بلدن چطوری ز چرکشت
کنن .



می بینی چه ثروتی تو این صندوق خوابیده ؟
چه چه !
خب مقصودت چیه ؟



خلاصه شب میشه اسپ شادخدار نزدیک یه
جزیره کوچک که از سیاهی ، مثل قیر بود ،
لنکر میاندازه .



بسه کاپیتان !...
بهتره قهرو تعریف کنی .



حالا نخور... کی بخور...
همین طوری ، پشت سر هم
مشروب سر میکنن .



دزدای دریائی که جای
بشکه های مشروب تو کشتی
اسب شادخدار پیدا کرده بودن
افتادن به مشروب خوری.
چه مشروب خوری
وحشتناکی ؟



به به ، به به ...

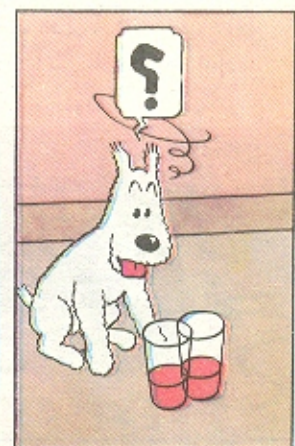
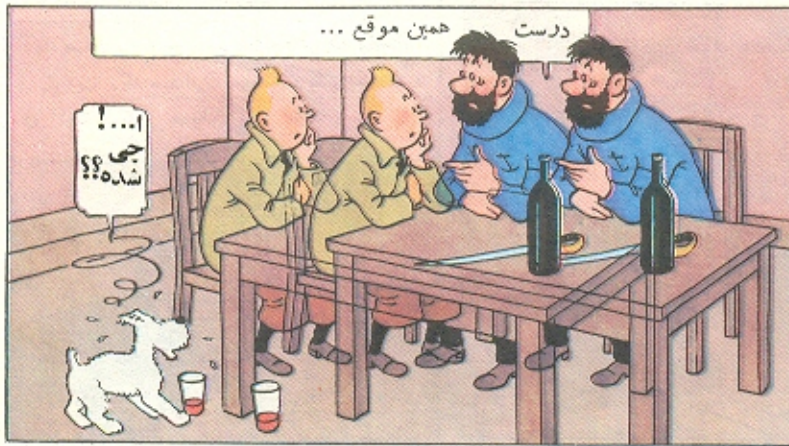


باشه ، هر طور که بخوای ... خوب کجای کار بودم ؟
اونجائی که دزدا بطور
وحشتناکی مشروب
میخوردن .



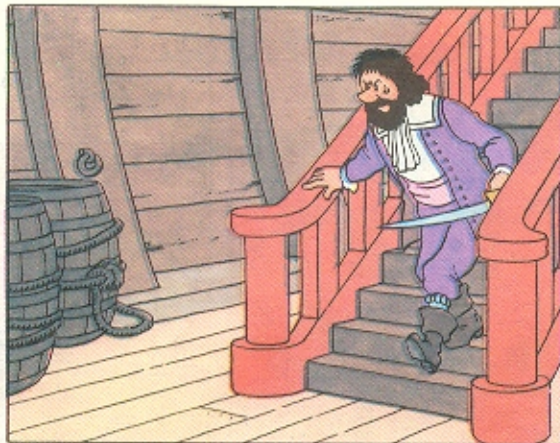
لیوانو بده من ، میخوام نشونت بدم چه جوری
میخوردن ...
نمیخواد نشونم بدی .
خودم میدونم .







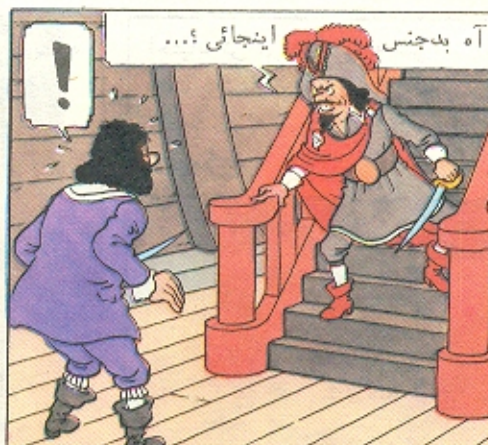
چشم خوبی گرفتن، ولی جشن بدون آتش بازی فایده نداره... الان براتون درست میکنم.



لابد میدونی که تو کشتی به محلی که فشنگ و باروت نکه میدارن میگن "ریش مقدس"، که البته منظور همون انبار مهماته.



میخواهی کشتی رو منفجر کنی؟! ...همچین فرصتی بهت نمیدم، چون قبل از اینکه آتش به باروت برسه، سر از تخت جدا شده.



آه بدجنس اینجائی؟! ...!



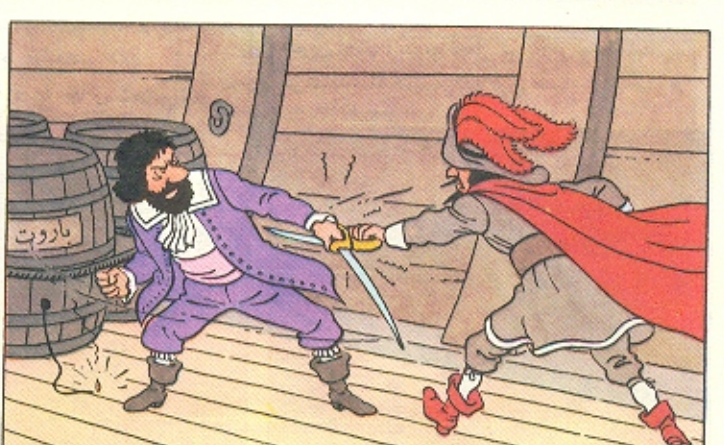
خوب حالا دیکه وقت زیادی ندارم باید از کشتی فرار کنم چون چیزی نمونده کشتی منفجر بشه.

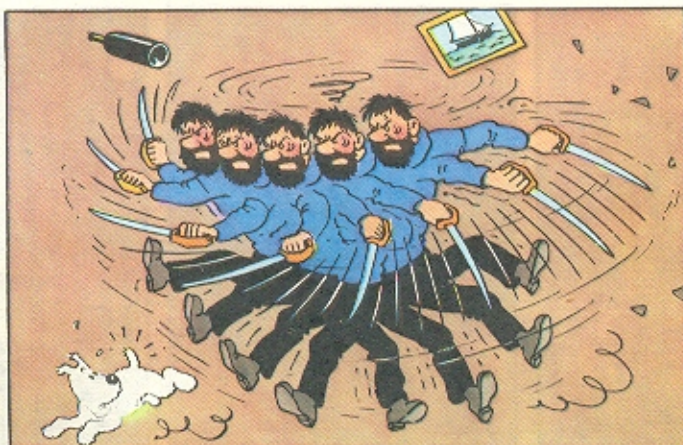


یه بلائی بسرت میارم که مرغون هوا برات گریه کنن ... یاره نکو، طولی پرچونه ... همین حالا زبونت رو از پشت کلهت در میارم.



این منم که پوست از کلهات من نمیتونی در پری. من نمیتونی در پری. من نمیتونی در پری.







ننگاه کن... ننگاه کن... فایق. فایقه...
 داره میره... خفه شو... تو مستی داری
 مزخرف میگی... چشمان
 هیللی پیللی میره.



خلاصه، اسب شاخداره کشتی پرافتخار فرانسوا
 شوالیه دو هادوک، اینطوری غرق میشه و تمام
 دزدای دریائی رابا خودش به اعماق اقیانوس
 می بره.

خب، شوالیه چی شد؟



بالاخره پیروز شدم.



تهدیدم کاپیتان... حالا میشه گفت گنج های
 راکام قرمز مال خودمون شد.



در وصیت نامه اش نوشته که برای هر یک از
 سه پسرش مدال کوچکی از کشتی اسب شاخدار
 ساخته و به پسرش گفته که دکل کشتی های کوچک
 رو کمی عقب بکشند تا به گفته خودش «حقیقت
 کامل» روشن بشه



شوالیه، مدت دو سال تو همون جزیره بین
 مردم بومی به خوبی و خوشی زندگی میکنه
 تا یه کشتی دیگه گذرش اونجا میفته و شوالیه
 رو به مملکتش برمیگردونه. خاطرات شوالیه
 همینجا تموم میشه اما نکته عجیب آخرین
 صفحه خاطرات شوالیه است.



راستی ، تو از کجا میدونی ؟

چونکه خودم يك قسمت نقشه رو تو دكل اون كشتی كه در بازار كهنه فروشا خريده بودم پيدا كردم ، اينم نقشه ...



اگه پسرانش حرفشو گوش ميکردن توي هر دكل كشتي يك قسمت از نقشه رو پيدا ميکردن .



من چه ميدونم حتماً آدم دقيقی بوده و ميخواسته كشتي هاش عيب نكنه .

در اينصورت خودش دكل ها را عقب ميبرد و از پسرانش اينو نميخواست ...



منظورت چيه ؟ ... فكر ميكني منظور شواليه از اين كار چي بوده ؟



خوب روي نقشه چي نوشته بود ؟

روي نقشه نوشته بوده سه برادر به هم ملحق ميشوند . سه اسب شاخداري كه زير خورشيد سينه امواج را ميشكافند ، از نيمروز سخن خواهند گفت ... بايد هر سه كشتي را پيدا كنيم تا باين راز پي ببريم ... بقيه مطلب زياد روشن نيست . صبر كن



زدن ؟ ... نه آقا ، حتماً خونه جا گذاشتي

نه دزديدن ، موقعي كه سوار ترامواي شدم يادم مياد يه نفر بمن تنه زد .



د ... كيف بگليم ... كيف منو زدن ...



ميدوني نقشه دوم كجاست ؟

بله من صاحب دومين اسب شاخدار رو ميشناسم .



من هنوز نمي دونم . اما فكر ميكنم اگه بتونيم هر سه نقشه رو پيدا كنيم صاحب الماسهاي راكام بشيم : من ميدونم نقشه دوم كجاست بيا ببريم كاپيتان .



آها بله ، سه برادر يعني سه پسر شواليه بعد نوشته بود ... زير از نور نور مي بارد و شكفته خواهد شد ... ه بعد چند تا عدد بود و يك صليب كوچك با حروف كلمه عقاب .

يعني ميكي معني ايناجيه ؟



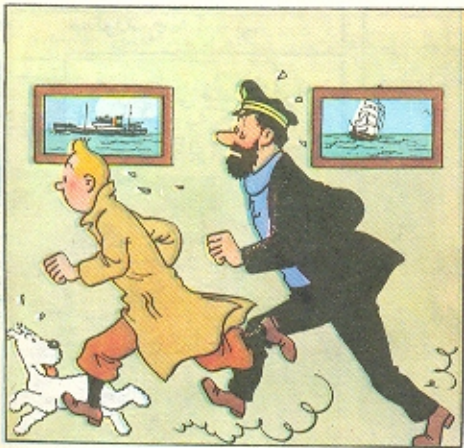
كلك ! ... كلك ! ... كلكم كنيد ! ... !



رسيديم تو همين خيابونه ... شماره ۲۱



دومين اسب شاخداري كه جدمن ساخته ... اره ، پيش يه نفره باسم ساختارين .





الدنگه... خرفت... بی دست و پا ...



بیشعور... کله پوک... بی مغز .



من؟ من قاتلم؟ چطور جرئت میکنی بمن
تهمت بزنی؟ کرم های خاکی ...
بی عرضه ها .



خب ببینید اگه شما واقعا قاتل بودید
حتماً از اتهام ناراحت می شدید اما
شما خون سردیتو نو حفظ کردید بنا بر این
برای ما روشن شد که شما بی گناه
هستید



آره ، آروم آقای کاپیتان ما مقصودی نداشتیم،
همینطوری گفتیم ...
خلاصه حرف دهنتو
بفهم -



زرافه ... شتر مرغ ... شتر ...

کاپیتان ، کاپیتان آروم باش .



اونجارو ... مرده، داره زنده میشه ...!



عجیبیه ! مرده گم شده ...



خب حالا بکارمون برسیم . اول باید
دنبال آثار انگشت بگردیم .



حتماً کلروفورم بوده چون
فوری از هوش رفتم ...
مشله عجیبیه ... میخواوم به
چیز مهمی بگم ...
بوی سوختگی به دماغتون
نمیاد؟



آقای ساخارین چی شده ؟
یه نفر دیشب اومد اینجا که چندتا
گراور قدیمی بمن بفروشه من
دولا شدم اونارو به بینم که یه دغه
پنبه زیر دماغم گرفت .

آره ، دعاغت سوخته ... چه چه چه حتماً
بینیت زیر آفتاب مونده ... چه چه چه



خنده دیگه بسه . سعی کن
این معمارو حل کنی .



آقای ساخارین ، میتونید بگید مردی که
اومده بود بهتون گراور بفروشه چه
شکلی بود ؟



تقریباً چاق ، با موهای سیاه و سبیل باریک
سیاه ، کت شلوار آبی پوشیده بود و کلاه
قهوهای سرش بود .



کدوم مرد ... کجا ...

همون مردی که میخواست کشتی رو از
من بخره حتماً میشناسیدش همون کسی
که دیشب موقعی که خونه من می اومدید
تو راه پله ها دیدیدش حتی بهش مظنون
شدید که کیف شمارو دزدیده .



راستی میدونید که کیف منم دزدیدن ؟

راستی بجای تعجب که مردم چطور اینقدر
آسون میذارن کیفشون رو بزدن ...
درصور تیکه نگاهداریش خیلی ساده اس .
مثلا سعی کن کیف منو بزنی ...



بیا دیگه ، امتحان کن به بینم .



بهش کش بستنی ؟



در واقع فکر بچگانه ایه ... خوب دیگه شما
برید بگارتون برسین . خدا حافظ ...



اگه همینطوری ادامه پیدا کنه گنج را کام
قرمز به چنگ ما
نمی افته ...
منهم تو همین فکرم ...

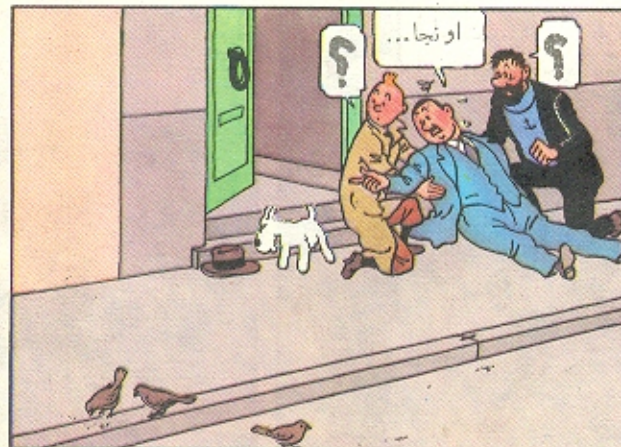
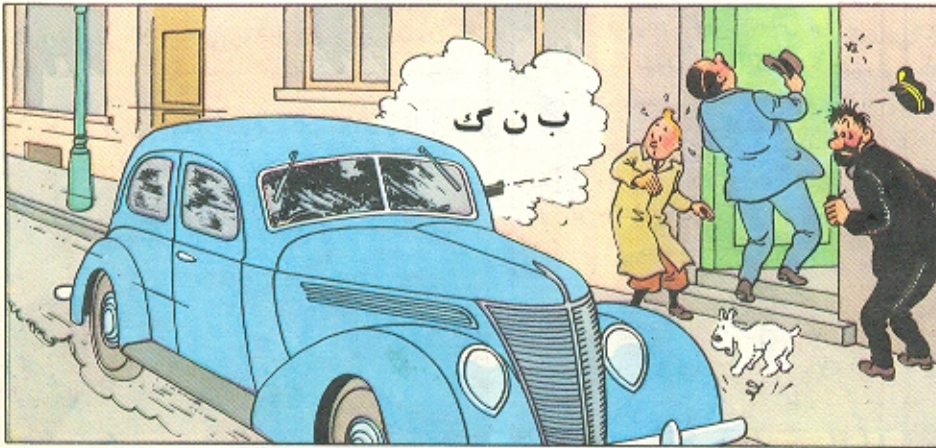


کسی جلوی درخونم ایستاده ... مثل
اینکه منتظر مونه ...



دو همون مرد بازار کهنه
فروشا !
سلام آقای تن تن





روز بعد

يك حادثه اسرار آميز

ديروز نژديك ظهر هنگاميكه
مردى ميخواست وارد خانه
شماره ۲۶ خيابان لابراده و ريشه
از داخل اتومبيلى بپرفتن شليك
شد. قربانى اين حادثه از ناحيه
قلب مجروح و بدون اينكه ...

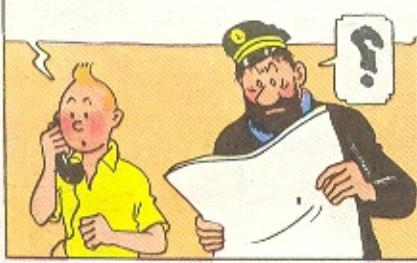
بيچاره، ديگه كسى نمى
فهمه مقصودش از نشون
دادن گنجيشكا چي بود



سلام كاپيتان بفرمائيد من دارم
به بيمارستان تلفن مي كنم تا حال
مجروح رو بپرسم ...



الو! ... آقاى دكتر! ... من تن تن هستم
سلام دكتر... حال مجروح چطوره؟
همونطوره؛ هنوز بهوش نيامده؟ اميدى
هست... ضعيفه؟ ... بله، خيلى
متشكرم دكتر. خدا حافظ ...



اما خبر مرگش رو تو روزنامهها نوشته بودن .



آره روزنامهها خبر مرگشو دادن تا قائل
خيالش جمع بشه دست بكارهاى ديگه اش
بزنه و گير بيفته .

ها، حالا فهميدم . ولى همه اش تو اين
فكرم كه با نشون دادن گنجيشكا چي
ميخواست بگه .

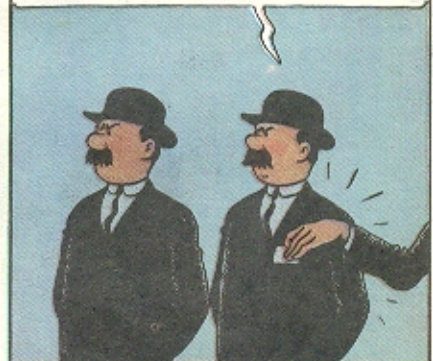


اره، منم در عين فكرم مسئله خيلى
بفرنجيه. بقول دو پونت و دو پونت
اين مسئله خيلى از اين چيزها
بفرنج تره ...

بازم همه روزمون تو خيابون ها گذشت چقدر
مواظب اين زردهاى جيب بر باشيم . خسته
شدم ديگه بريم خونه
استراحت كنيم .

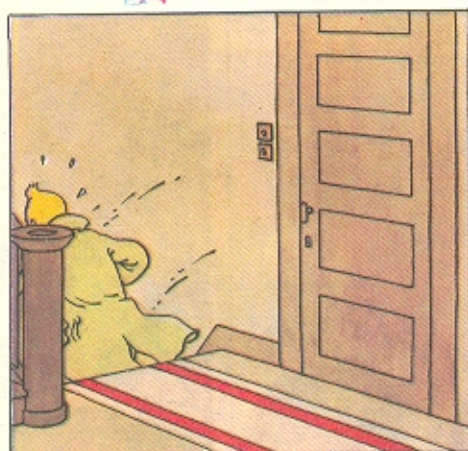


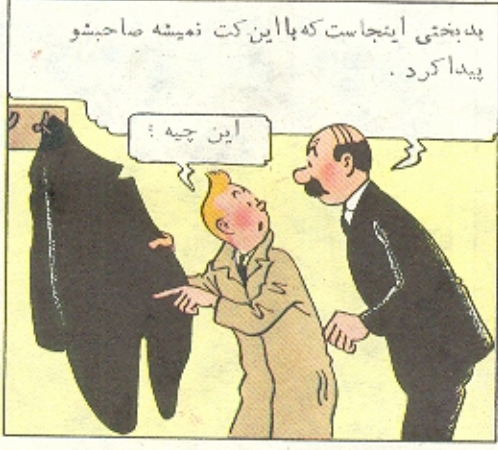
بالاخره اتوبوس هم كه اومد ...



واى كيفم ... ايندفعه ديگه گرفتتم شياى ...









رد میشه؟ آره آره.



آپارتمان آقای تن تن؟
طبقه اول.



چندین روز گذشت ...



مکه این اسم و آدرس شما
نیست؟



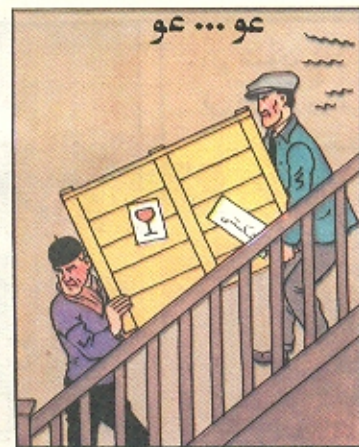
آقای تن تن بفرمائید اینم سرویس غذاخوری
که سفارش داده بودید.

من چیزی سفارش ندادم!



مکه آقای تن تن خونه نبود؟

چرا، اما مثل اینکه اشتباه شده، گفتن
همچنین چیزی سفارش نداده.



عو... عو



خب دیگه بیهوش شدزود بندها زیمش
توی صندوق. یه دقیقه صبر کن
بنذار درو ببندم.

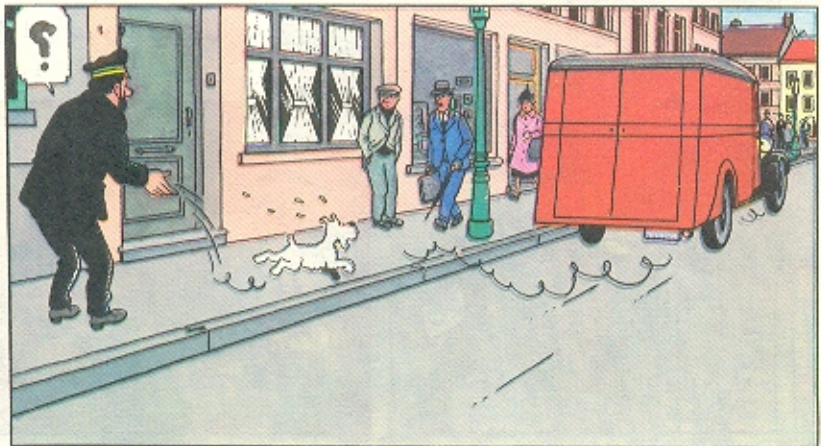


چه خبره هیلو؟ ... چی شده؟ ...

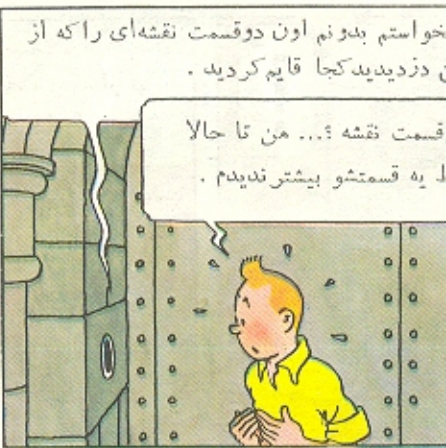
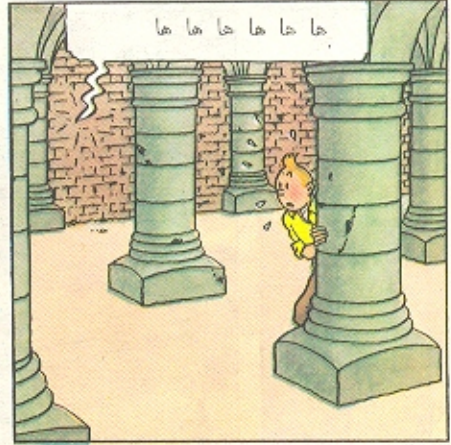
عو... عو

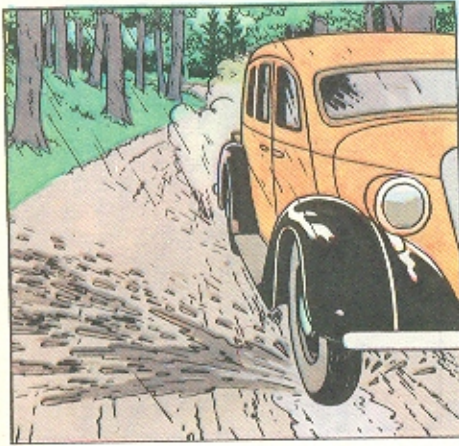


سگ بدذاتو، بین چطوری
لب پنجره سروصدا میکنه.

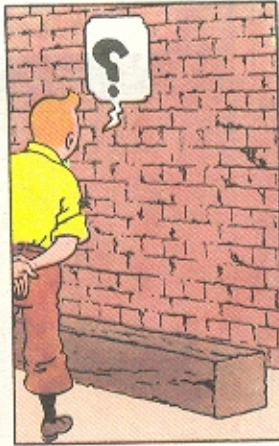


صبح روز بعد ...

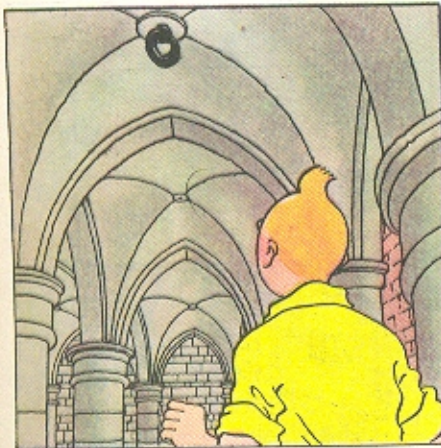




شاید بشه با
این تخته درو
بشکنم ...



دوساعت ... فقط دوساعت وقت داریم که از
اینجا فرار کنیم اما چطوری؟



هیچ راهی نیست . با اینحال
باید تا دوساعت دیگه از اینجا
دور شده باشیم .



غیرممکنه مگه میشه
پلندش کرد .



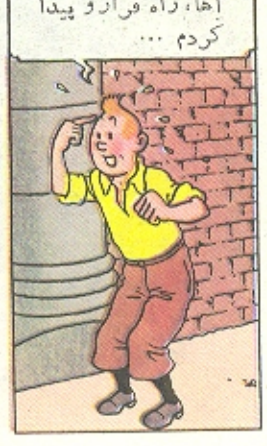
باید شروع کرد و هرچه زودتر کارو تموم کرد



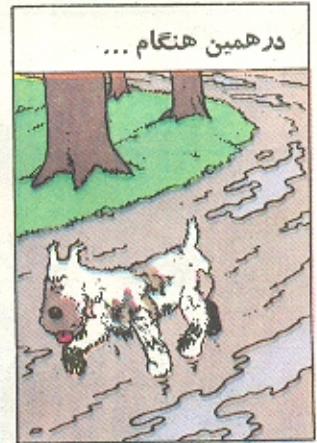
تا سروصدای من شنیده نشه .

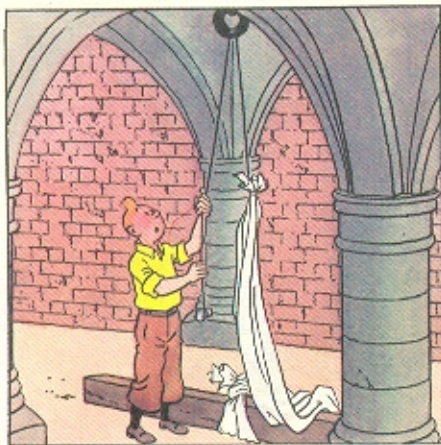


اول باید سوراخ میکروفونرو
با دستمال بگیریم .



اها، راه فرارو پیدا
کردم ...

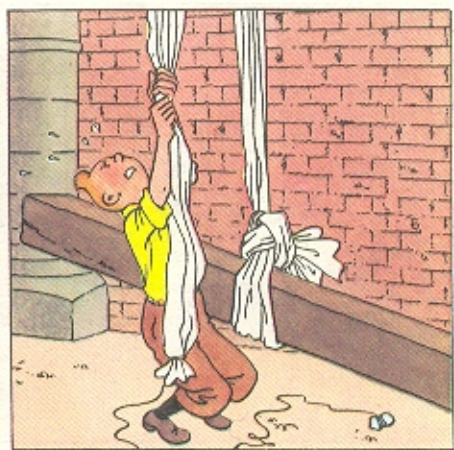




حالا الوارو به این می بندم .

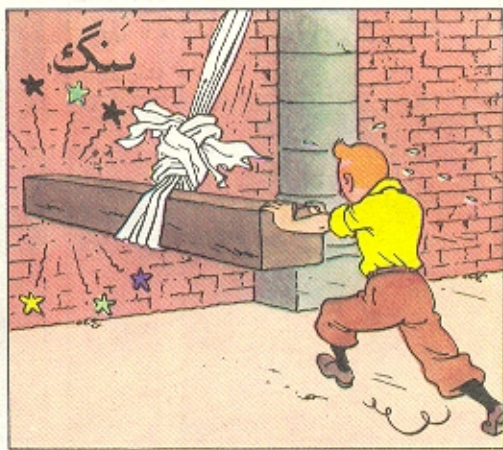
خب بالاخره الوارونا زیر این حلقه آهنی آوردم

آها ...



یک ... دو ... سه ...

خیلی خوب دیده همه چیز رو بره شد .



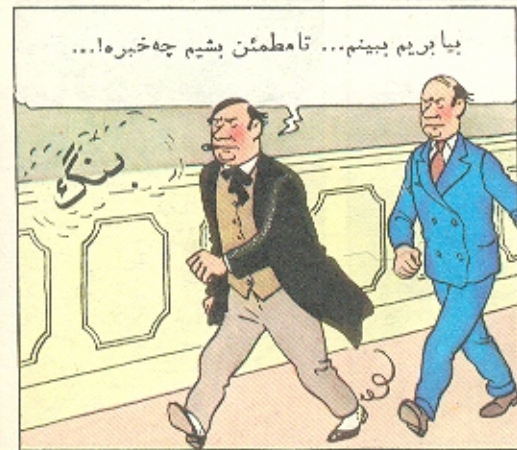
دوباره ...

عجیبه ... مثل اینکه صدا از زیر زمین میاد ...

شنیدی ...؟

آره تمام ساختمون تکون خورد .

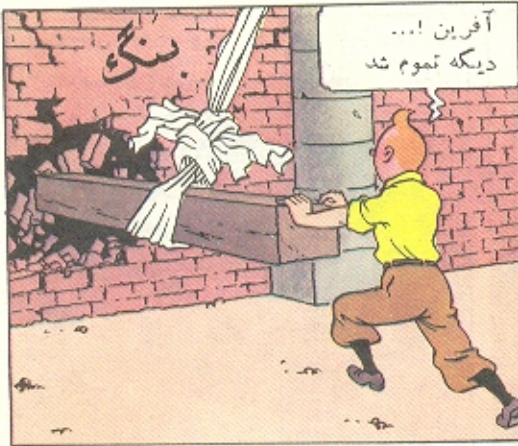
سنگ



بیا بریم ببینیم ... تا مطمئن بشیم چه خبره! ...

الو ... الو قن قن ... الو ؟ الو ؟ ...
عجیبه جواب نمیده ...
صدا ادامه داده ...

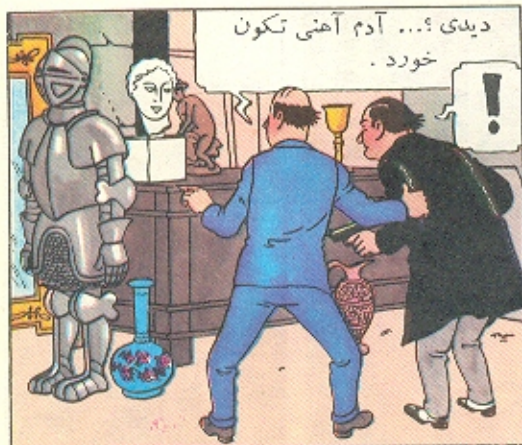
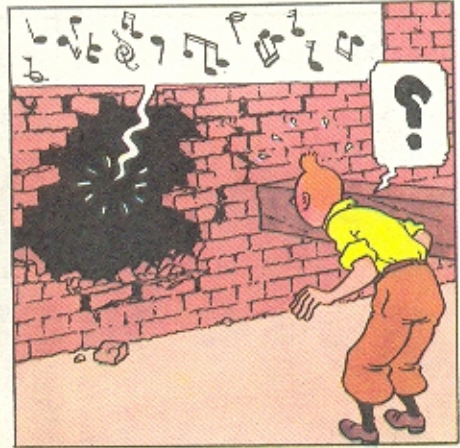
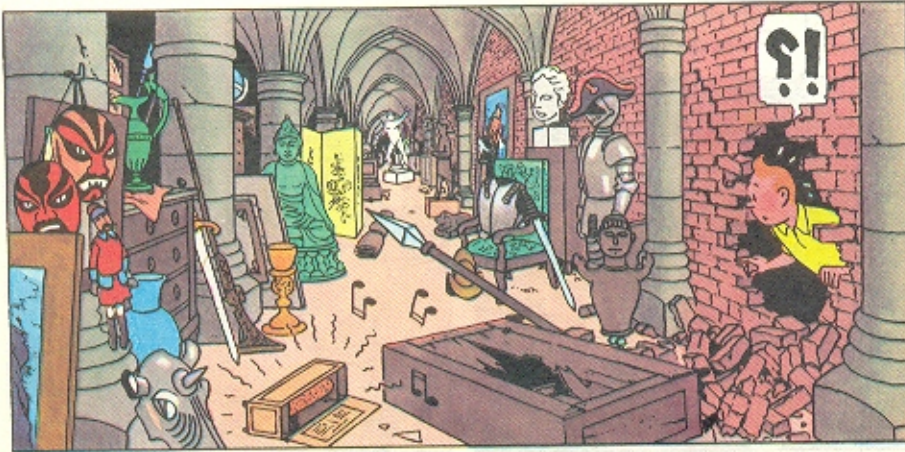
از زیر زمین ...؟
آره باید کار قن قن باشه بدجنس لابد میخواد بحرف بیاد و بگه نقشه هارو کجا قایم کرده

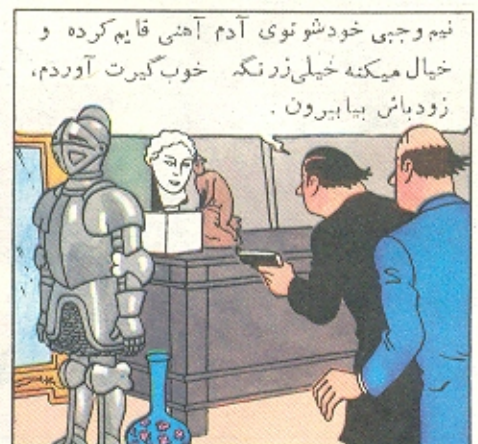
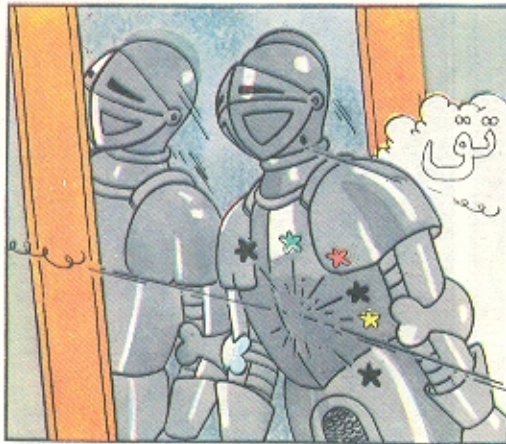


آخرین!...
دیگه تموم شد



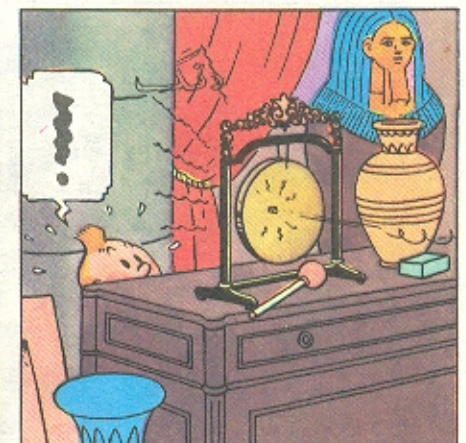
اشتباه نکردم صدا از
زیرزمینه ...





جواب نمیدی؟! تا سه می‌شمارم
و شلیک می‌کنم. یک... دو... سه...

نیم و جیبی خودشونوی آدم آهنی قایم کرده و
خیال میکنه خیلی زرنگه خوب گپرت آوردم،
زود باش ببایرون.



آره هیچیزی نبوده تیر کمانه کرده...
خورد به زنگه. بریم نباید وقتو تلف
کنیم...

آه این تو که نبود. شنیدی؟



کو کو... کو کو... کو کو.

کو کو

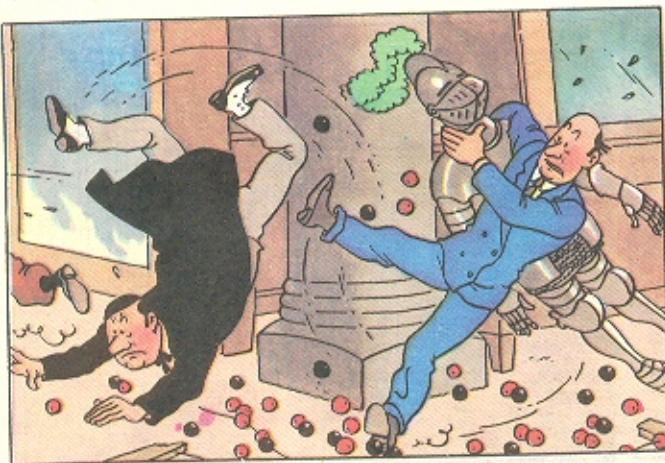
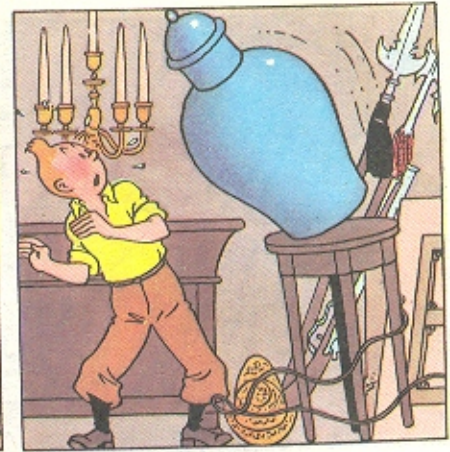
کجان؟
نمیبینم شون...

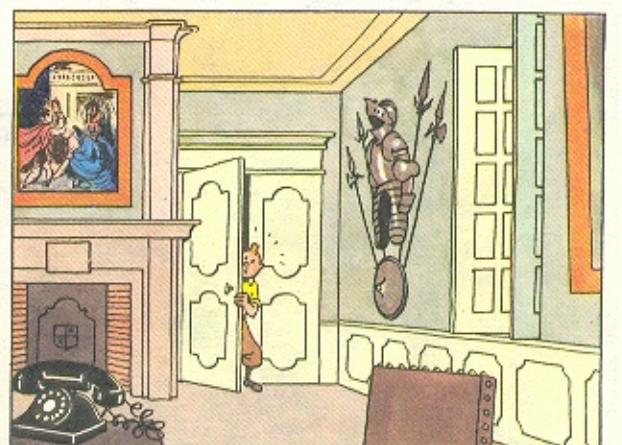
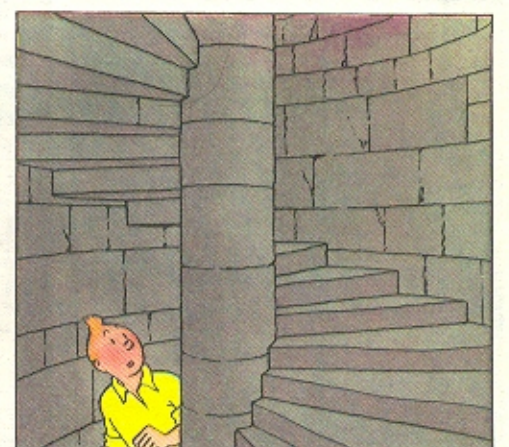
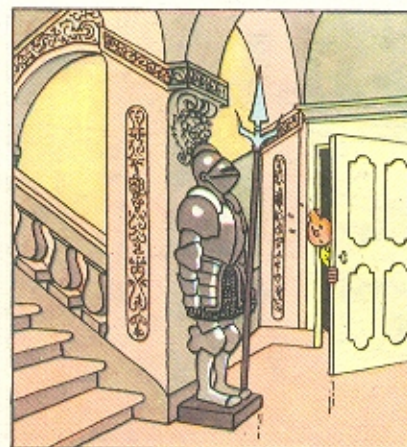
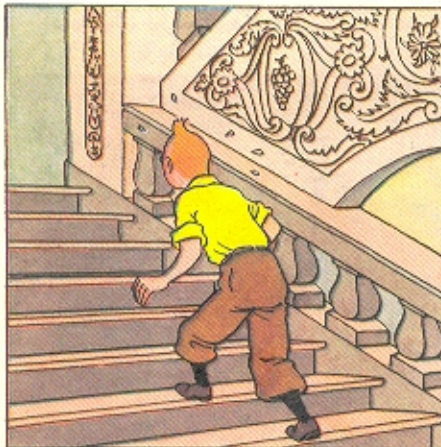
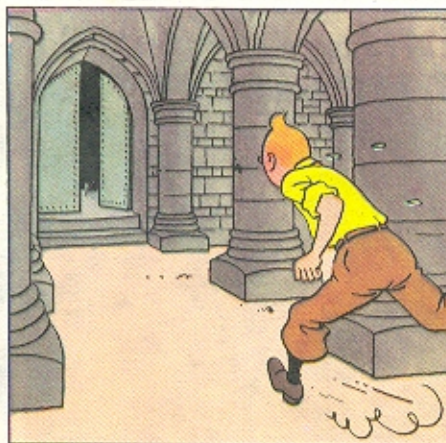
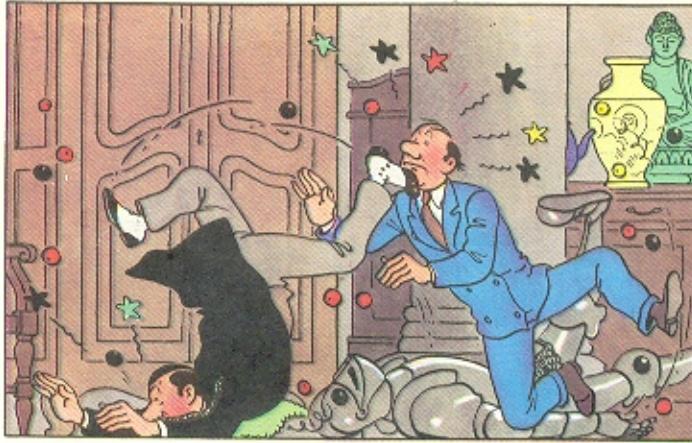
به... به... عجیب شانس
آوردم... دارن دور میشن
حالا وقتشه فرار کنیم.



فراکن قن قن... کارا
داره درست
میشه.

احمق این که قن قن نیست،
یه ساعته... داره زنگه
میزنه. بیا بریم...





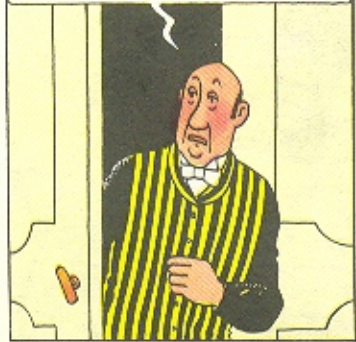
باید فوراً به کاپیتان تلفن کنیم .



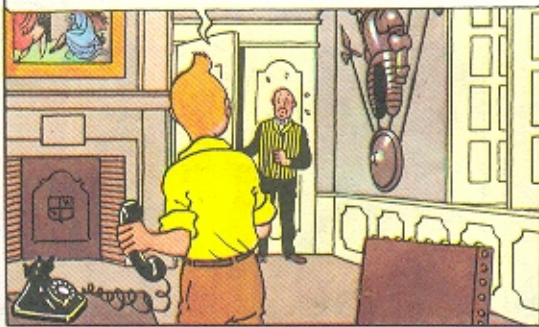
حالا فهمیدم مردی که درخونه من گلوله خورد با نشون دادن پرندگان میخواست اسم قاتلش رو بما بگه...



معذرت میخواوم، خبر نداشتم امیدوارم آقای منشی بنده را عفو کنید .



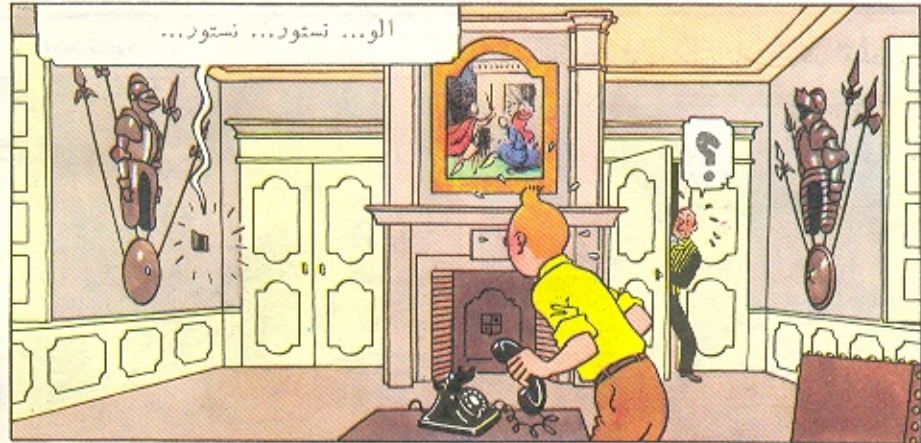
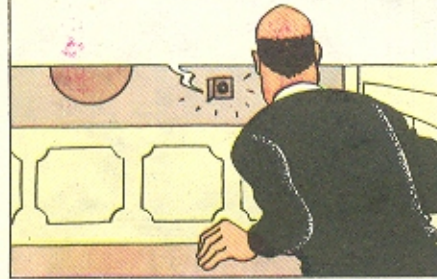
من اینجا چکار میکنم؟ ... من منشی جدید آقای پرنده هستم مگه شما خبر نداشتید؟



الو بله... خودمم... بله... کی صحبت میکنه؟ چی؟ قن قن؟ ... کجا هستی؟ الو... الو... الو...!



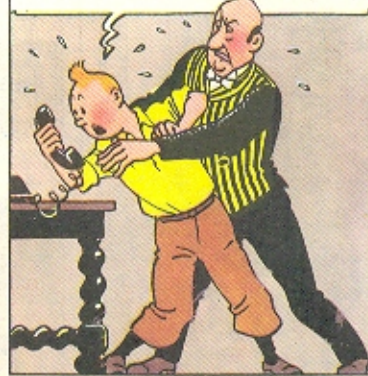
الو نستور... به دزد جوان وارد قصر شده نذار با همدستاش تماس بگیره... ما الان میرسیم نذار فرار کنه .



چی گفتی؟... بولینسار الو... الو... الو... لعنت بر شیطان چی شده؟



مولینسار کاپیتان... قصر مولینسار.

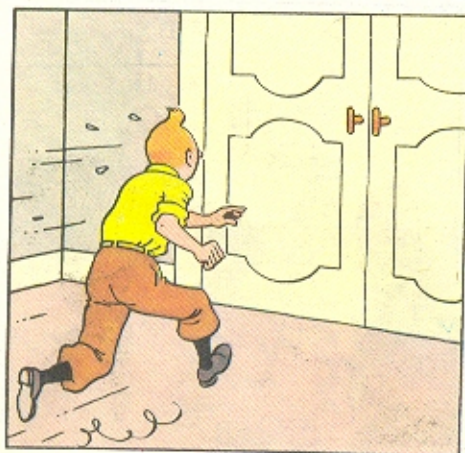
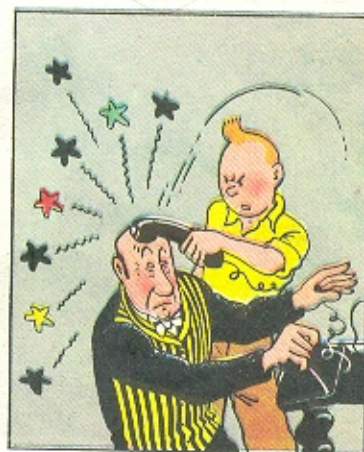
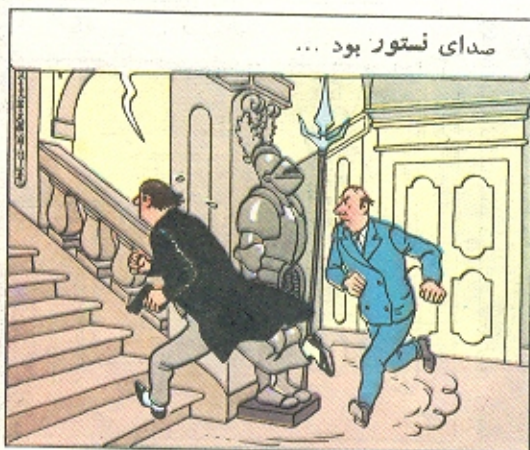
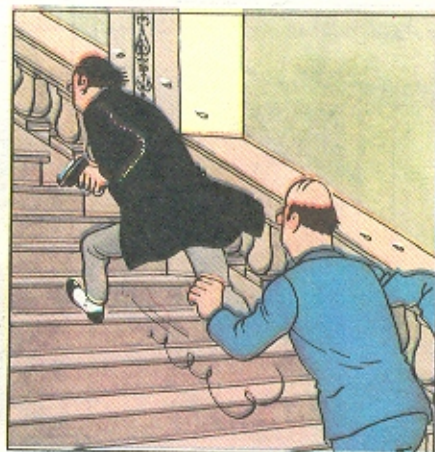
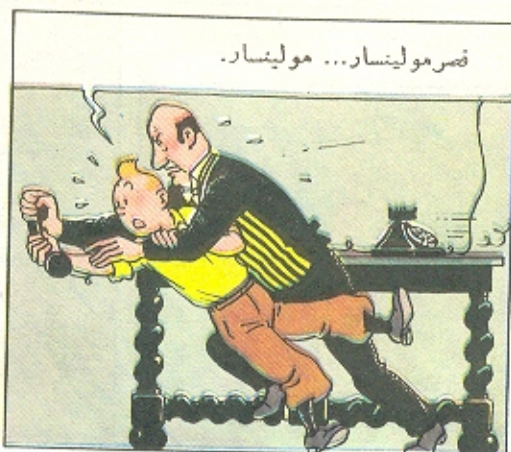


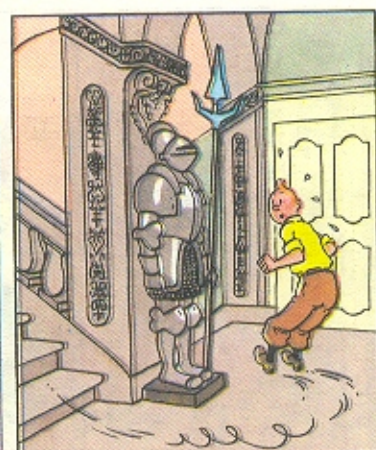
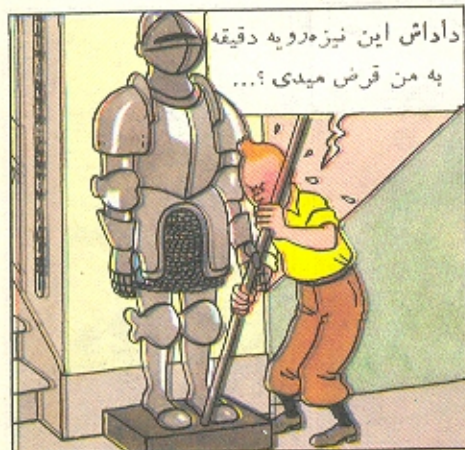
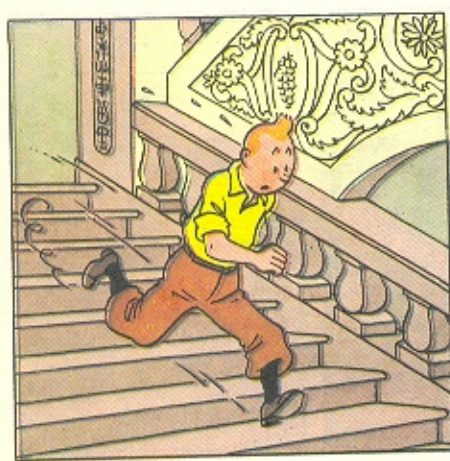
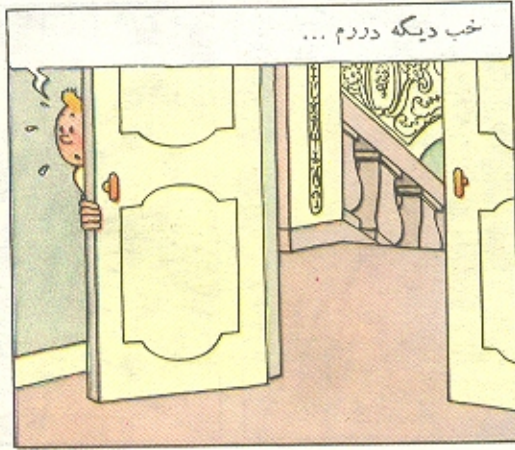
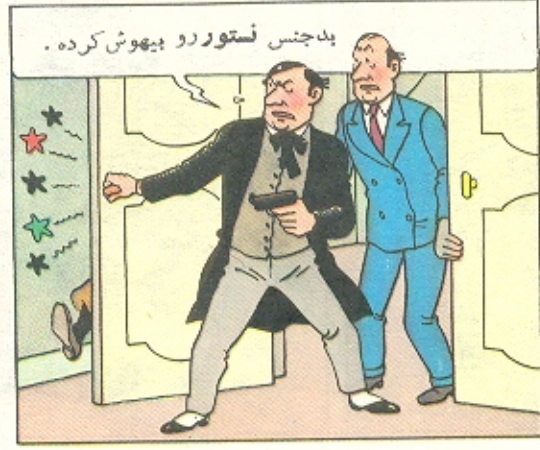
بولینسار؟ الو... کجاست؟

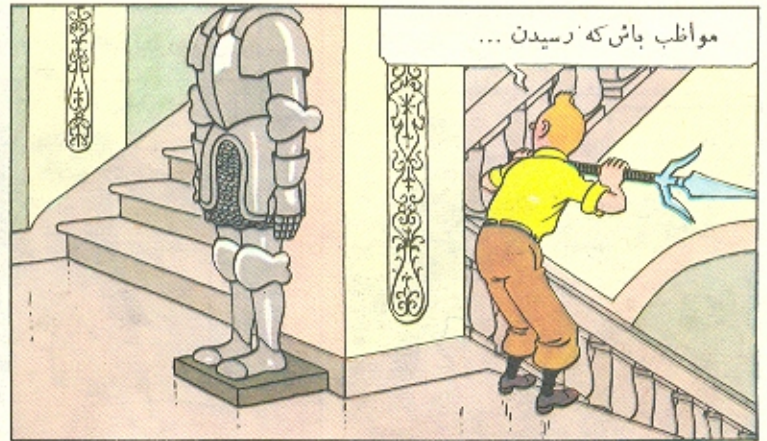


الو کاپیتان من در قصر مولینسار هستم بیا کمکم کن... چی؟... نه... بولینسار، نه... مولینسار.





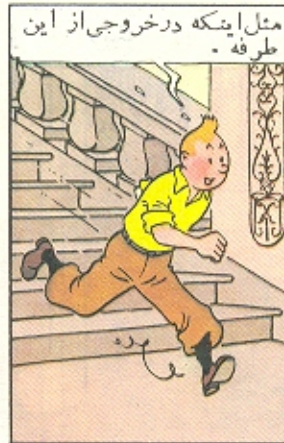




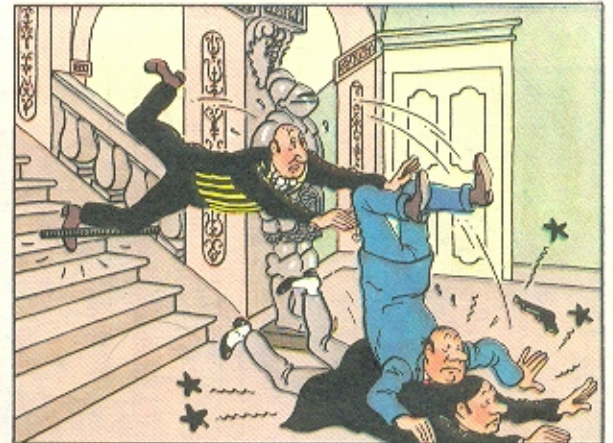
مواظب باش که رسیدن ...



صدای درِ قصر ... بجهنمید والا درمیره.



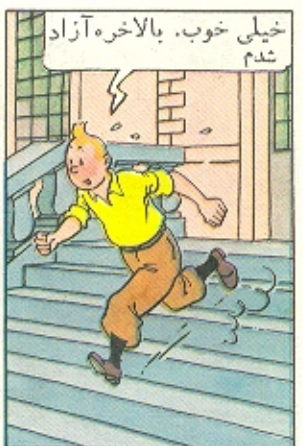
مثل اینکه درخروجی از این طرفه.



خطا رفت، او تم نودرختا کم شد.



اونجاست، داره درمیره. ای بابا بازم که دارن دنبالم میان.



خیلی خوب. بالاخره آزاد شدم



برویداش کن پروتوس بدو ببینم ...



هاف!



عجب پارک گنده ایه مثل جنگله ...



نستور بدو پروتوس رو بیار

پروتوس؟ ... چشم قربان





بعله اینکار بهتره ...
هرچه بادا باد!



چکارکنم؛ اگه فرارکنم بالاخره این سگه
رو آزاد میکنن و سگه هم منو میکیره اما
اگه ...



هاف!



نیفتی بابا



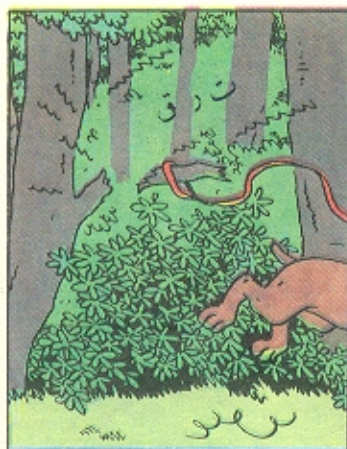
رسیدیم. صدای سگ نزدیک شده



یاالله یاشید راه بیفتید بریم به قصر .



دیگه تموم شد مسخره ها ، دستاتون
بالا



هاف!



اونجا راحت تر میشه حرف زد ، بملاوه پلیس
هم میل داره باهاتون صحبت کنه .



هاف!



هاف! هاف!



ساکت ... درست راه برید .

لا بد فرار کرده

نستور کدوم جهنم رفته ...?



?



هاف!

?

بروتوس بگیرش ...



گفتم مواظب خودتون باشید وگرنه شلیک می کنم ...



قلاده سکتو بگیرا گدنه نفلش می کنم ...



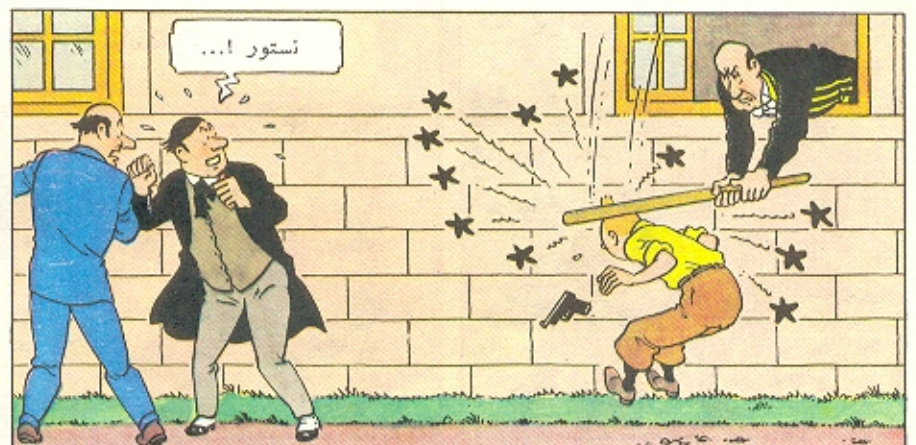
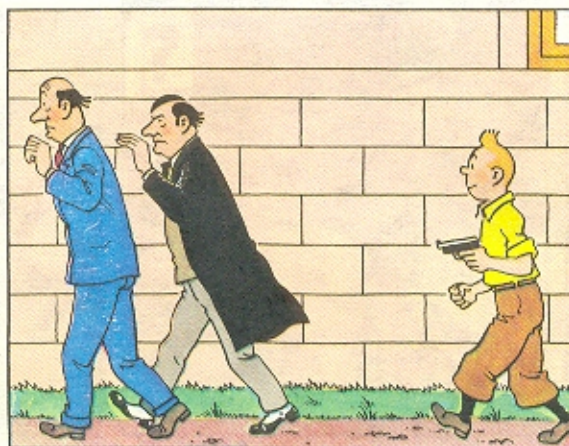
دارن بر میگردن ... ولی خاک بر سرم شد ، تن تن اربابو اسیر کرده .

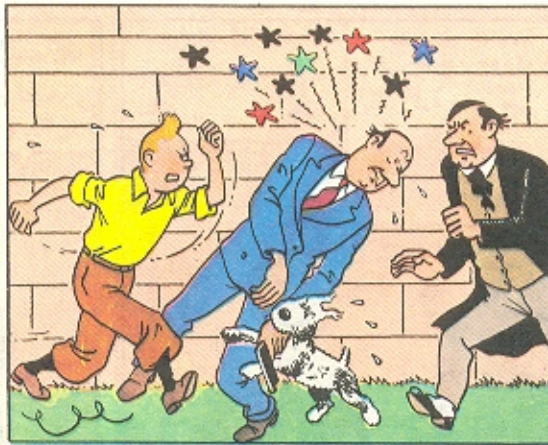
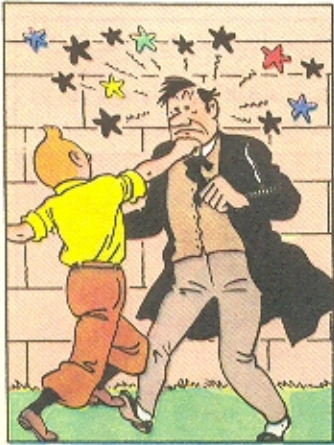
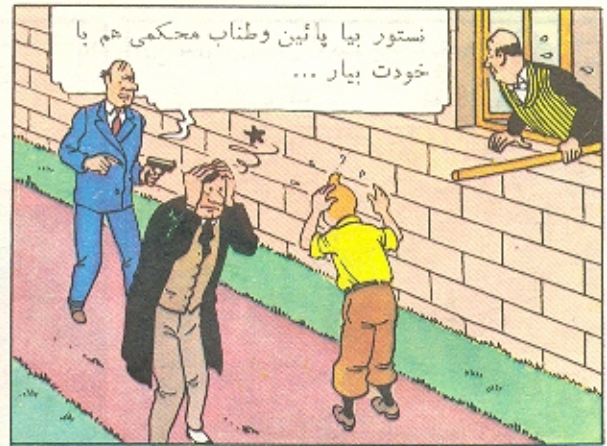
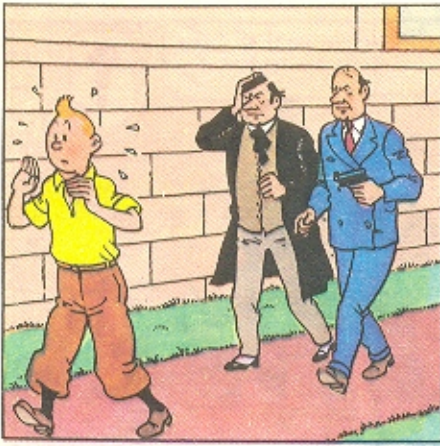


پیش بسوی قصر ... بجهنمید زود باشین ...

بروتوس ... بروتوس ، آروم بگیر حیوون .

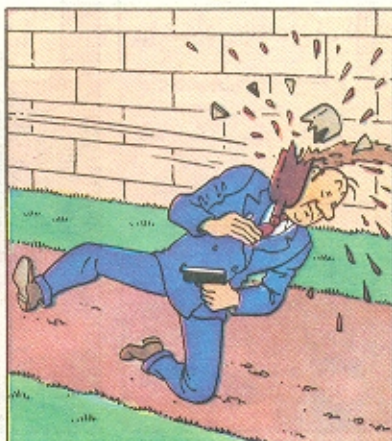
هاف!







این بدقواره بهوش اومده بود ، میخواست
بتو تیراندازی کنه ...



بگیر که اومد ... اینم مال
تو ...



نستور تقصیر نداره. خودم
شتم که ارباباش پیش گفتن
که من دزدم، اینم یار کرده.



خب اینم آقایون
دویونت و دویونط ...
سلام
این جونور مودی ، این کوتوله حقه
پازه که وارد قصر شده و ارباب منو
میخواست بکشه ... آقای پلیس اینو
باید دستگیرش کنید ...



ولم کنید ... دارید اشتباه می کنید . کسی
رو که باید دستگیر کنید من نیستم .



اینم کیف شما که سر جاشه ...
عجیب اینجاست که کیف منو
ندزدندند ...!



کیفم ...! کیفم کو ؟ واقعا
عجیبه ! ...!



دزد اربابهای تو هستن ... به بین باطری کنیاکم
چکار کردن ؟ ...! اگه دزد بهوش نیامده بود این بلا
به سر بطری مشروب ما قرار باز داشت این آقایون
نازنین من نمی آمد .
روهم تو جیمون داریم ...



ساکت آقایون ... گوش کنید ...



ما اسمش رو تو لباس شوئی « استلا » پیدا
کردیم . اسمش « آریستید فیروزه »
داشتیم اونو دستگیر می کردیم
که بما دستور دادند برادران پرنده رو
جلب کنیم .



راستی شما بالاخره تونستید جیب پرو
پیدا کنید ؟

نه ... ولی داریم حسابی
دنبالش می گردیم

آقایون فراموش نکنید که این مرد بیگناهه . تن تن هم بی گناهی او را تصدیق کرده . شما نباید راضی باشید که او هم بتلور با دستبند اینجا بمونه . بگذارید بره یک بطر کنیایک واسه من بیاره ...



بیا پیرمرد خرفت تودیکه آزادی . حالا باید بدستهای اربابت دستبند بزنیتم .



برونستور اما کنیایک یادت نره ...



کاپیتان ، حالا بگو چطوری تا اینجا اومدی ؟



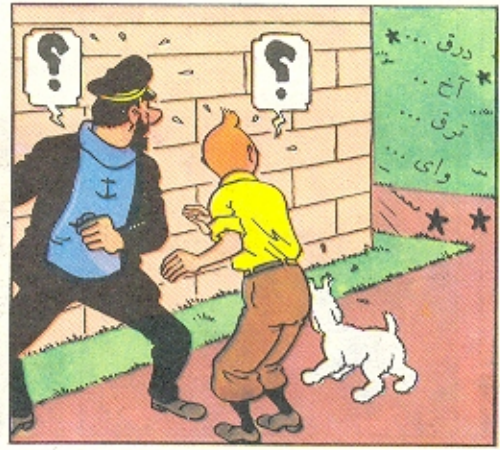
بعد از تلفن تو که فقط یک کلمه اش رو فهمیدم از بیمارستان بمن تلفن کردند



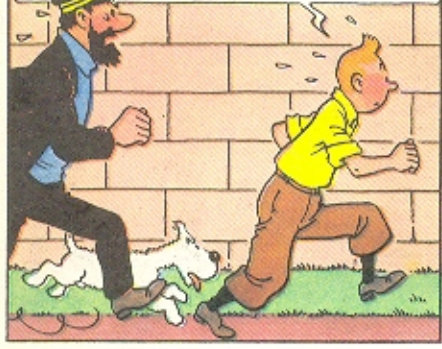
در همون جائیکه آن مرد بستری بود پرنده ها روشن میداد . بعد از مدتی که بین مرگ و زندگی دست و پا میزد بالاخره بیهوش آمد و ضاربین رو معرفی کرد . برادران پرنده ، فروشنده گان عتیقه ، قصر مولینسار با شنیدن این اسم ...



متوجه حرفهای تلفنی تو هم شدم . نمی خواستم وقت رو تلف کنم . فوری به پلیس خبر دادم و راه افتادم .



حقش نبود پلیسها رو با این دو تا دزد تنها بنذاریم ...



یکی شون فرار کرد ... رفت پشت دیوار .



این خطرناکتر از اون یکه نباید بنذاریم در بره .

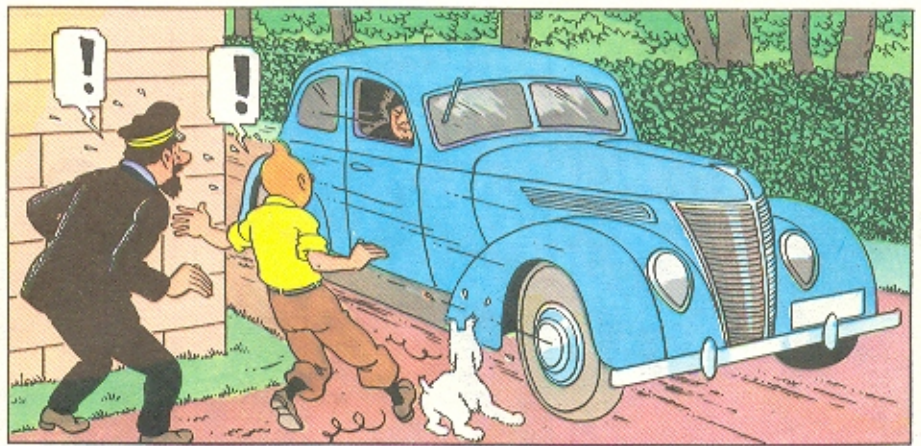


ماشین ... صدای موتور ماشین ...

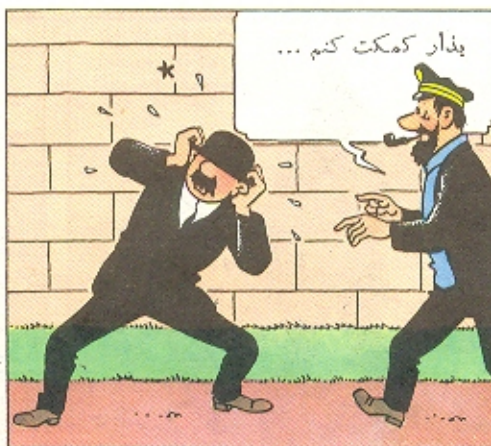




فراری ... بزدل ... نرسو ... موش مرده ...
دیگه دیر شد .
فرار کرد .



والاخره در آمد .



بذار کمکت کنم ...



بریم سراغ اون یکی و به این بدبختها هم
کمک کنیم .



خیلی خوب حالا همه چیز رو اقرار می کنم .
سی و چهار سال پیش وقتی که این قسر رو ما
خریدیم در صندوقها ده اش یک کشتی کوچک
پیدا کردیم که وضع مرتب نبود

اسب شاخدار ؟



حتماً خبر نداری که شخصی را که
میخواستین بکشین نمرده و اسم
شمارو فاش کرده ؟
کسیرا که میخواستیم
بکشیم ؟... « بارناپه »
نمرده ؟...



حالا باید کمی با تو حرف بزنم .

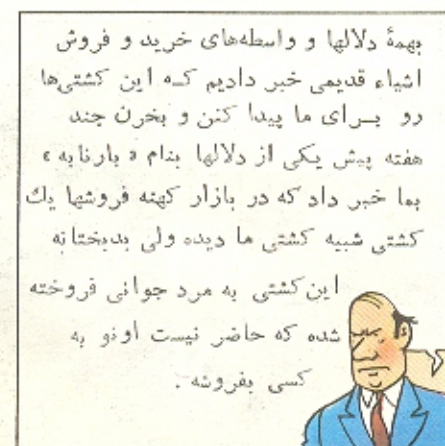
حرف بزنی ؟... من با
هیچکس حرفی ندارم .



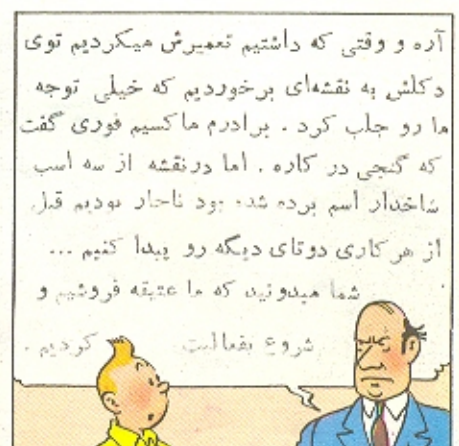
بقیه ماجرا رو ما میدونیم شما بارناپه رو
مجبور کردید تا اسب شاخدار منو بپزده
چون نقشه ای از توش بدست نیامده او
دوباره بخانه من برگشت و همه چارو گشت

و باز هم شانس
نیارود بعد ...

بعد ؟... بسیار خوب
حالا که باید همه چی
رو بگم ...



بهمة دلالتها و واسطه های خرید و فروش
اشیاء قدیمی خبر دادیم که این کشتی ها
رو برای ما پیدا کنن و بخرن چند
هفته پیش یکی از دلالتها بنام « بارناپه »
بما خبر داد که در بازار کهنه فروشها یک
کشتی شبیه کشتی ما دیده ولی بدبختانه
این کشتی به مرد جوانی فروخته
شده که حاضر نیست اونو به
کسی بفروشه .



آره و وقتی که داشتیم تعمیرش میکردیم توی
دکلتش به نقشه ای برخوردیم که خیلی توجه
ما رو جلب کرد . برادرم ما کسیم فوری گفت
که گنجی در کاره . اما در نقشه از سه اسب
شاخدار اسم برده شده بود ناچار بودیم قبل
از هر کاری دوتای دیگه رو پیدا کنیم ...
شما میدونید که ما عتیقه فروشی و
شروع بفعالیت کردیم .

.... همیشه از ترس اینکه مبادا او همه چی رو بشما بگه درست موقمی که داشت وارد خونه شما میشد ما کسیم با تیر زدش .

حالا فهمیدم ... راستی چرا منو دزدیدید ؟

درسته اما بعد از اینکه نقشه رو بما داد بین او و برادرم ما کسیم سر دستمزد او اختلاف افتاد و دامنه اختلافات بالا گرفت . بارنا به پول بیشتری میخواست و برادرم نمیخواست از قرارداد، بیشتر به پردازه . بالاخره بارنا به با عصیانیت رفت و مارو تهدید کرد که از این خست پشیمان خواهیم شد . بعد از رفتنش ما کسیم ترسید که نکنه این بی سرو پا مارو لو بده . سوار ماشین شدیم و تمقیش کردیم . ترسمون بجا بود چون دیدیمش که داره به شما نزدیک ...

بارنا به دست خالی پیش ما آمد اما یکدفعه بیادش اومد که یکی تو بازار میخواست کشتی رو از شما بخره .

و روز بعد بمنزل ساخارین میره بیهوشش میکنه و نقشه سوم رو بدست میاره

هورا تموم شد

آره کاملا ممکنه باید کار ساخارین باشه
حتما نقشهها رو اون برداشته

میخواستیم مجبور کنیم که دو قسمت دیگه نقشه رو پس بدی و

چطور چیزی رو که بردن پس بدم یعنی ممکنه ؟

بیا کاپیتان باید به این بدبخت کمک کنیم ...

بالاخره موفق شد کلاه منو در بیاره

هیس ...

مواظب باش محکم بگیر



ممکنه نقشه‌ای که از خونه من برداشتید بهم پس بدید؟



یکی؛ حتی یکیم نداریم برادران پرنده اونو از من گرفتن ولی اشکال نداره پشش میگیریم.



کایتان بهحض اینکه بشهر رسیدیم میریم سراغ آقای ساخارین من مطمئنم نقشه‌ها پیش اونه.
درسته چون فقط به نقشه داریم.



صبح روز بعد.
خب حالا میریم سراغ آقای ساخارین.....



فوری به‌زانداری تلفن کنید و نشانی‌های ما کسیم پرنده و شماره ماشینش ۵۲۱۴۱۴ رو بدید.
بعد از اینکار باید فوری بریم شهر..
باشه



پس بدم؛ چطوری؛... تو جیب ما کسیمه.



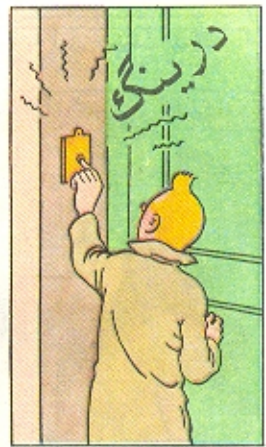
بهتره سری به دوپونت و دوپونت بزنم و پرسم ما کسیم پرنده و نقشه‌رو پیدا کردن یا نه.



دهه رفته سفر... حالا تکلیف ما چی میشه؟



آقای ساخارین رفته مسافرت تا ۱۵ روز دیگه هم برنمیگرده.



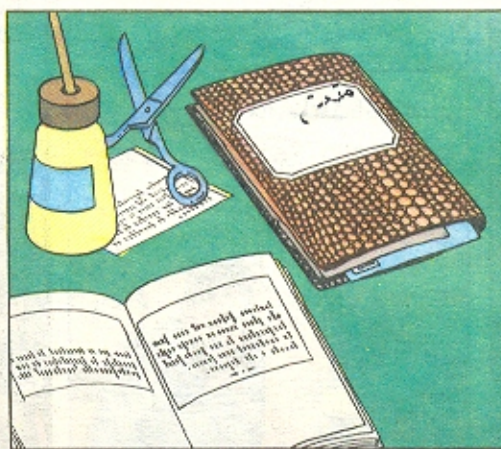
چند دقیقه بعد...

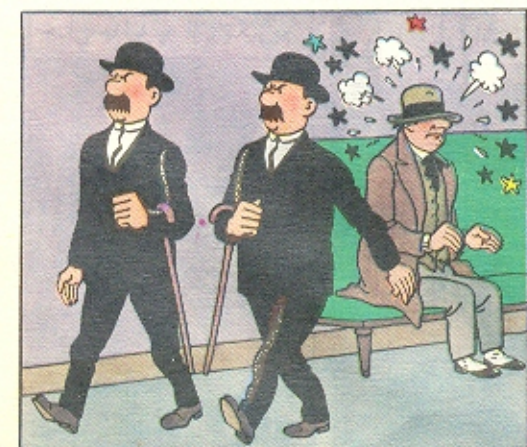


ایان می‌فهمی....
پیام کجا؟

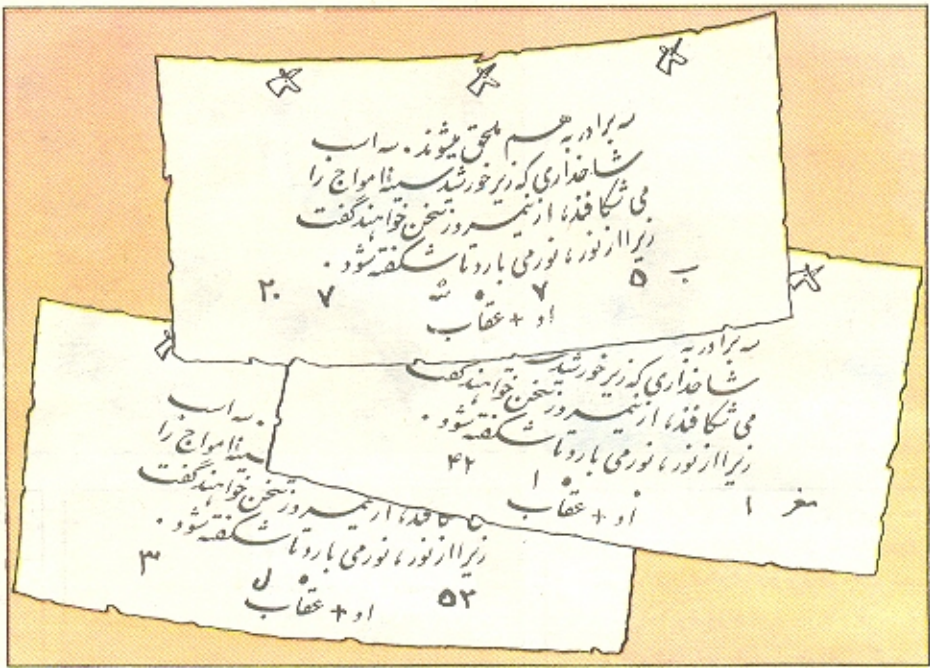


سلام داشتید میرفتید بیرون؟ میخواستم پرسم آیا.....
هیس هیچی نکو با ما یا.





مرده شورش بیره تو هر چقدر دلت میخواهد
این لعنتی ها رو بخون من که دیگه حوصله ام
سر رفت ، از گنج این ناکس را کام قرمز
هم گذشتم . صد لعنت به ایل و قباد این
کله پوک بی مصرف . اریس این کاغذهای
بدمصوب بی خاصیت رو نگاه کردم تشنه امند
اوف ...



... بعدش هم میذارمشون جلوی چراغ . حالا نگاه کن می بینی

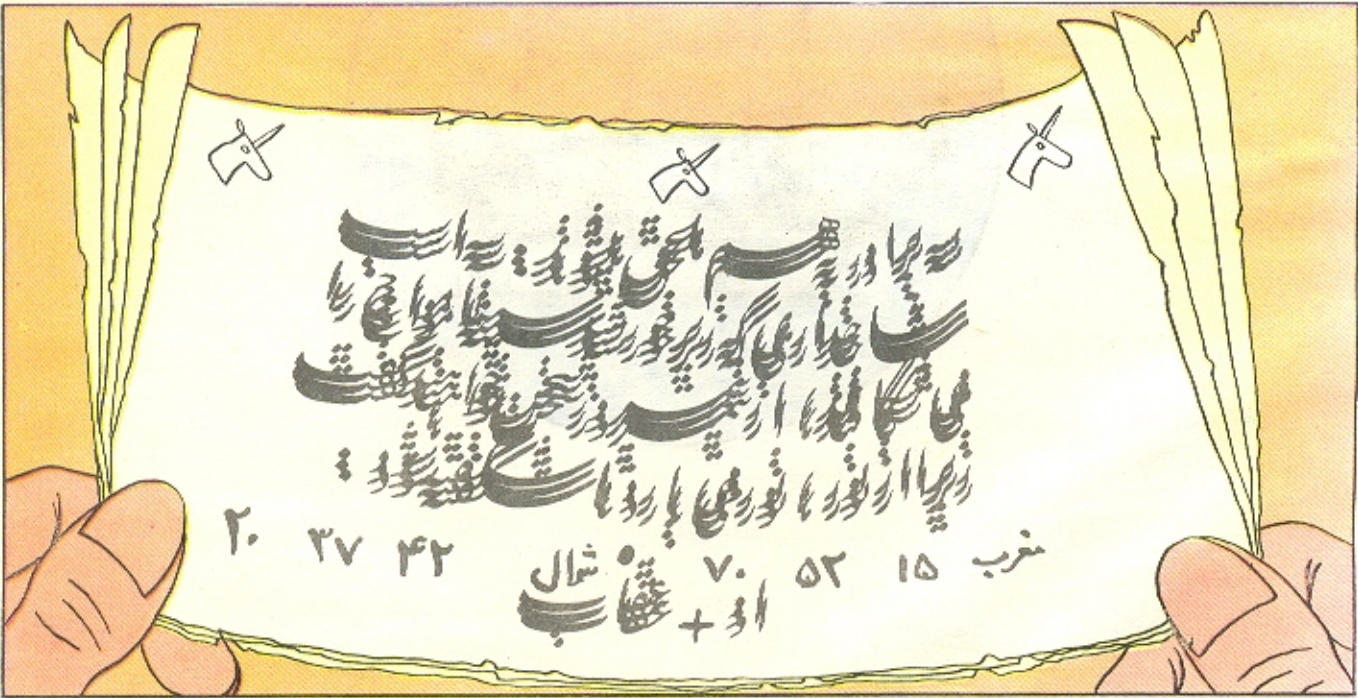


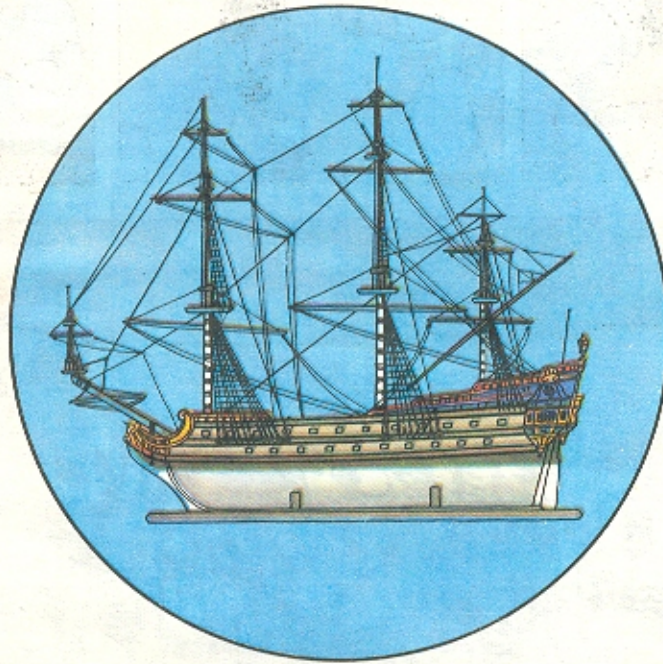
لعنت بر شیطون اعداد و کلمات
همدیگرو کامل میکنن ..

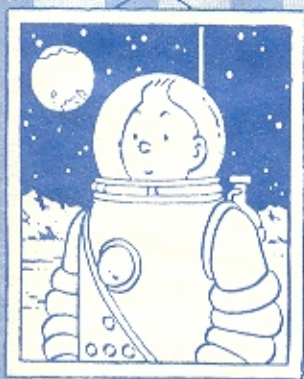
حالا می فهمی که جمله « از نور نود می بارد » کاملا درسته اینارو روهم میذارم .



فهمیدم کاپیتان ... فهمیدم







دوره کامل ماجراهای «تن تن و میلو» را بصورت کتابهای
مصور رنگی، بشرح زیر خواهید خواند:

هفت گوی بلورین
معبد آفتاب
تن تن در سرزمین طلای سیاه
ماجرای «تورنسل»
انبار ذغال سنگ
تن تن در تبت
جواهرات «کاسنافیور»
گنجهای «راگام»
ستاره اسرار آمیز
تن تن در آمریکا

جریره سیاه
هدی کره ماه
روی ماه قدم گذاشتیم
اسرار اسپ شاختار
تن تن در کنگو
سیگارهای فرعون
قل آبی
موش کننده شده
عصای اسرار آمیز
خرچنگ پنجه طلایی

پرواز شماره ۷۱۴

انتشارات یونیورسال چاپ و نشر داستانهای مختلفی بنام جزوه‌های
«تن تن» را آغاز نموده. با جمع آوری این جزوه‌ها، مجموعه‌ای
زیبا و بی نظیر از داستانهای مصور خواهید داشت.

انتشارات یونیورسال: صندوق پستی ۱۸۵۸ - تهران

قیمت فروش در تمام ایران ۲۰۰ ریال

